

دین و پدیده جهانی

دکتر علیرضا شجاعی زند^{*}

تاریخ دریافت: ۸۲/۱/۱۶

تاریخ پذیرش: ۸۲/۱۰/۲

چکیده

مفاهیم در حوزه علوم انسانی، بنیادی‌ترین عنصر و کوچک‌ترین جزء تشکیل دهنده نظریاتند و در عین حال، آسیب‌زاترین بخش، به سبب احتمال بدفهمی‌های فراوان و دامن‌زدن به مجادلات بی‌سرانجام؛ خصوصاً اگر آن موضوع، در آوان شکل‌گیری و نظریه‌پردازی باشد و هنوز مجال کافی برای جرح و اصلاح و شرح و ایضاح مفاهیم اصلی خویش را نیافته باشد. این معضل، هنگامی پیچیده‌تر می‌شود که مسئله سهل‌انگاری در ترجمه متون نظری و بی‌دقتی در معادل‌یابی واژه‌های تخصصی از زبان‌های دیگر نیز بدان افزوده گردد. ما در این بحث، ابتدائاً چهار مفهومی را که ناظر به چهار مسئله متفاوت هستند، از هم جدا خواهیم کرد و سپس به

بررسی و ارزیابی نسبت دین به طور عام و اسلام به طور خاص با هر یک از آن‌ها خواهیم پرداخت.

«جهانیت» در درجه اول، «واقعیتی» است مربوط به اشباع کمی جهان و افزایش ارتباط و بستگی آحاد و اجزای تشکیل دهنده آن به هم؛ در عین حال بدون شکل‌گیری «ذهنیتی» راجع به اوضاع جدید و رسوخ آن در باور بخش قابل توجهی از مردمان، به تحقق عینی خویش نمی‌رسد. اما «جهانی شدن» عنوان عامی است برای آن بخش از ادبیات نظری درباره این پدیده نوظهور که تلاش دارد به نحوی بی طرفانه به تبیین علل و عوامل پدیدآورنده، تحلیل فرآیند و پیش‌بینی مسیر، جهت و غایت آن در گذشته و حال و آینده بپردازد. این اصطلاح کاربرد عام‌تری نیز دارد و بعضاً برای اشاره به خصلت «فرآیندی» و فراآزادی این پدیده نیز به کار می‌رود. یکی از مخالطات رایج در بحث جهانی شدن، به هم درآمیخته بودن سطوح تئوریک، استراتژیک و ایدئولوژیک آن‌هاست. «جهانی شدن» از جمله نظریاتی است که در عصر کاربرد شدن تئوری‌ها، استعداد و میل شگرفی برای نزول به سطح راهبردی و حتی عقیدتی دارد. این همان سطحی است که ما از آن تحت عنوان «جهانی سازی» یاد کرده‌ایم. «جهانیت» به مثابه یک واقعیت تحقق یافته و «جهانی شدن» به مثابه یک فرآیند در حال وقوع یا نظریه تبیینی آن، برای نیروهای مسلط و جریان‌ات فائقی که روند قضا یا را به نفع خویش پیش‌بینی می‌کردند، به تدریج ماهیت استراتژیک و ایدئولوژیک پیدا کرد. اگر واقعیتی به نام جهانیت را به خوبی بشناسیم و از جهانی شدن به عنوان نظریه مؤید وجود این فرآیند، درک روشنی داشته باشیم، آنگاه اذعان خواهیم کرد که جریان‌ات رقیب در عرصه جهانی نمی‌توانند نسبت به آن بی تفاوت باشند؛ لذا طبیعی است که بر حسب ارزیابی این جریان‌ات از روند اوضاع، حداقل دو ایدئولوژی مدافع و مخالف جهانیت و جهانی شدن شکل بگیرد. «جهانی‌گرایی» همان ایدئولوژی مدافع تحقق این فرآیند است.

برای دستیابی به پاسخ‌هایی روشن و معتبر درباره مناسبات پدیده جهانی و دین، لازم

است آن را به بررسی نسبت هر یک از شقوق اشاره شده از آن مفهوم کلی، با انواع گونه‌های دین تفصیل داد. مهم‌ترین بحث‌ها از این میان، طبعاً به ادیانی مربوط می‌شود که با داعیه جهانی شناخته شده‌اند و پس از پشت سر گذاشتن یک تاریخ طولانی و پرفراز و نشیب، اکنون با پدیده‌ای مواجه گردیده‌اند که برای آنها حکم شمشیر دو دم را دارد؛ یعنی هم فرصت‌هایی را پیش روی آنان گذاشته و هم به نحو نگران‌کننده‌ای، آینده آن‌ها را مورد تهدید قرار داده است. ما این مناسبات و صورت‌های مختلف تهدید و فرصت را در نسبتی که اسلام با هر یک از مقولات و مفاهیم چهارگانه جهانی می‌تواند داشته باشد، جداگانه بررسی کرده‌ایم. به نظر می‌رسد مهم‌ترین برخوردها میان پدیده جهانی با اسلام در آن‌جا شکل بگیرد که این پدیده در قالب یک استراتژی و با جهت‌گیری‌هایی خاص ظاهر می‌شود و مطول‌ترین بحث ما در این مقال نیز به همین سرفصل اختصاص دارد.

واژه‌های کلیدی: ادیان محلی، ادیان قومی، ادیان ملی، ادیان تبلیغی جهانی، جهانیت، جهانی شدن، جهانی‌سازی، جهانی‌گرایی

مسئله

دین به معنی ااعم، چه نسبتی با «پدیده جهانی» که چندی است نظر متفکران را به خود جلب کرده است، دارد؟ آیا در این زمینه، با موضع‌گیری مشترک و واکنش‌های یکسانی از سوی ادیان مواجهیم یا هریک از آن‌ها، بر حسب ویژگی‌های آموزه‌ای و تاریخی و قلمروهای مورد ادعایشان با این پدیده مواجه شده‌اند؟ به علاوه، آیا دین و ادیان با یک پدیده مواجهند؛ یا این که صورت‌های متنوعی از پدیده جهانی در این تعامل وارد شده و به چالش‌های متفاوتی دامن زده‌اند؟

ما در این بحث و در پاسخ به پرسش‌های مطرح شده فوق، ابتدائاً چهار مفهوم را که ناظر به چهار وجه متفاوت از پدیده جهانی است، از هم جدا خواهیم کرد و سپس به بررسی و

ارزیابی نسبت دین به طور عام و اسلام به طور خاص با هر یک از آنها خواهیم پرداخت. مفاهیم در حوزه علوم انسانی، بنیادی‌ترین عنصر و کوچک‌ترین جزء تشکیل‌دهنده نظریاتند و در عین حال، آسیب‌زاترین بخش، به سبب احتمال بدفهمی‌های فراوان و دامن‌زدن به مجادلات بی‌سرانجام؛ خصوصاً اگر آن موضوع، در آوان شکل‌گیری و نظریه‌پردازی باشد و هنوز مجال کافی برای جرح و اصلاح و شرح و ایضاح مفاهیم اصلی خویش را نیافته باشد. این معضل، هنگامی پیچیده‌تر می‌شود که مسئله سهل‌انگاری در ترجمه متون نظری و بی‌دقتی در معادل‌یابی واژه‌های تخصصی از زبان‌های دیگر را نیز بدان بیافزاییم.

با این که مفاهیم اجتماعی مورد استفاده در این قبیل نظریات، مأخوذ از واقعیات عینی و برخاسته از زمینه‌های نسبتاً آشنا هستند و توقع بر این است که کم‌تر مورد مناقشه و بدفهمی قرار گیرند، مع‌الوصف به دلیل اِهمالی که در تعریف دقیق و روشن این مفاهیم در آغاز و به کارگیری درست و بجای آن‌ها در نقل و تعبیرهای بعدی وجود دارد (رابرتسون، ۱۳۸۰: ۳۶)، غالباً دچار ابهامات مُخل و پیچیدگی‌های غیرضروری شده‌اند. همین نقیصه به‌ظاهر کوچک و ابتدایی در علوم اجتماعی، به دلیل دامن‌زدن به برداشت‌های متفاوت و برافروختن هیمة مجادلات کم‌حاصل، هم‌اینک به یک معضل بزرگ بدل شده و مدت‌هاست که انرژی فراوانی از نخبگان فکری حوزه اجتماعی، خصوصاً در کشورهای تابع و مصرف‌کننده این علوم را مصروف خود ساخته است. لذا چنین به نظر می‌رسد که مبرم‌ترین گام در بررسی موضوعاتی که در مسیر انتقال، دچار چنین ابهامات و آشفتگی‌های مفهومی گردیده و قبل از رسیدن به پختگی نظری و بلوغ علمی در محافل آکادمیک، سر از مصارف ژورنالیستی در آورده‌اند، معناشناسی و واکاوی مفهومی آن‌ها باشد و تا این مرحله آغازین به درستی و دقت پیموده نشود و بر سر آن نوعی وفاق و اجماع نظری شکل نگیرد، نباید به درگرفتن مباحثات نظری عمیق و نقد و ارزیابی علمی و تجربی نظریات ارائه شده پیرامون آن موضوع چندان امید بست. تلاش ما در این مقال قبل از پرداختن به پرسش‌های اصلی، صرفاً بازشناسی معنای

روشن و مفاد دقیق چهار مفهوم قرینی خواهد شد که بعضاً در کاربردهای رایج، به خطا، به جای هم به کار می‌روند و با تمام تمایزات و تفارقات مهمی که با هم دارند، به یکدیگر در آمیخته، بحث‌ها را از مسیر منطقی خویش خارج ساخته، ذهن پویشگران را در درک درست موضوع و کسب معرفتی مقنع از «پدیده جهانی» بیش از پیش مشوش می‌سازند.

۱- «جهانیت» (Globality)

«جهانیت»، اشاره به پدیده‌ای دارد که با آغاز حیات بشر بر کرهٔ ارض، آغاز گردیده و پس از گسترش تدریجی اجتماعات و رسیدن ربع مسکون به نقطه‌ای از فشردگی و تراکم جمعیتی و کم‌شدن فواصل، واقعیت خویش را عیان ساخته است.^(۱) جهانیت در درجهٔ اول، «واقعیتی» است مربوط به اشباع کمی جهان و افزایش ارتباط و بستگی آحاد و اجزای تشکیل دهندهٔ آن به هم؛ در عین حال بدون شکل‌گیری «ذهنیتی» راجع به اوضاع جدید و رسوخ آن در باور بخش قابل توجهی از مردمان، به تحقق عینی خویش نمی‌رسد.

جهانیت که هم به حسب جمع‌شدن تدریجی شرایط تحقق و هم به لحاظ معطوف‌ساختن توجهات عمومی به سوی خویش، یک پدیدهٔ متأخر و جدید به حساب می‌آید، تاکنون با عبارت‌های مختلفی چون «کوچک‌شدن جهان» (minimalization of the world)، «پهنه جهانی پیدا کردن مسائل» (universalization of the problems)، ظهور «دهکده جهانی» (global village)، «سرزمین‌زدایی» (deteritorialization)، «پایان جغرافیا» (the end of geography)، پایان «عصر وستگالیا» و ظهور «زیست‌بوم جهانی» معرفی شده و مشخصاتی نیز برای بازشناسی آن ذکر گردیده است.

کوچک‌شدن جهان که در یک فرآیند تدریجی و طولانی به وقوع پیوسته، همواره تابعی

۱- رابرتسون نیز آن را یک پدیدهٔ «مدید» می‌داند که با وجودی که مفهوم امروزی آن با مدرنیته سرشته شده است، اما با آن یکسان نیست. نگاه کنید به: رابرتسون، ر. «جهانی شدن» (ص. ۳۵).

بوده است از افزایش توانایی های بشر در تسخیر و غلبه بر طبیعت. این فرآیند، با اولین گام های بشر - بشر پراکنده در اقلیم های مختلف و اجتماعات دور از هم - در مسیر غلبه بر مقاومت های طبیعی محیط زیست و دشواری های حیات اجتماعی آغاز شده است و با هر گام، یک مرحله به کوچک تر ساختن جهان کمک کرده است. رشد تکنولوژی غذا، سرپناه و پوشاک به عنوان فن آوری های سطح یک، عامل مهمی در کاهش مرگ و میر و بالابردن امید به زندگی بوده است. آهنگ رشد جمعیت در آغازین مراحل حیات بر کره ارض، علاوه بر تبعیت از روند طبیعی افزایش تصاعدی، تحت تأثیر ارتقای تکنولوژی های سطح یک و دستیابی به تکنولوژی سطح دو، یعنی دانش و فن آوری های اولیه درمانی و بهداشتی، شتاب بیشتری گرفت و به گسترش ابعاد و اندازه اجتماعات بشری انجامید. این فرآیند به مدد تکنولوژی های سطح سه، یعنی پیشرفت های فنی در حوزه ارتباطات، راه بی منتهای پیشرفت و توسعه را به روی بشر گشود و به او اجازه داد تا با ابتکار و تلاش خویش، فواصل میان اقلیم محدود را روز به روز کم تر ساخته و انسان محصور در محیط زیست و فضای اجتماعی خویش را به مرزهای جهانی نزدیک تر ساخته و با پدیده ای به اسم «جهانیت» آشنا سازد. در فرآیند بسط حیات در ربع مسکون و محور فواصل سرزمینی، علاوه بر انگیزه های مثبت کمال جویی، خوی زیاده طلب بشری نیز در قالب زیاده خواهی های مادی و گردنفرازی های سیاسی، به این فرآیند مدد رسانده است. عصر کشورگشایی و سربر آوردن امپراطوری ها، عصر استعمار و ظهور امپریالیسم، عصر وابستگی و شکن گیری مناسبات مرکز - پیرامون و بالاخره از راه رسیدن دورانی که از آن با عنوان «نظم نوین جهانی» یاد می شود، همه جلوه هایی از همان خوی زیاده طلبی است که در سرعت بخشیدن به روند کوچک سازی جهان مؤثر بوده اند.

کوچک شدن تدریجی جهان، به جهانی شدن تدریجی مسائل انجامیده است؛ چرا که افزایش جمعیت جهانی و افزون شدن تعاملات، موجب پدید آمدن مسائل مشترک و درک مشترکی از مسائل و گره خوردن سرنوشت انسان های هر به یکدیگر شده است و به بیان

دیگر از حجم و اهمیت مسائل شخصی، محلی و ملی به نفع مسائل جمعی، منطقه‌ای و جهانی کاسته است. کوچک شدن جهان، انسان معاصر را درگیر مسائل مشترکی ساخته است که تا پیش از این تصویری از آن نداشت. بروز همین مسائل مشترک، به نوبه خود، درک تقریباً مشترکی از «مسئله» و از فهرست و اولویت‌بندی «مسائل»^(۱) پدید آورده و به جهانی شدن چشم‌اندازها، دغدغه‌ها و انتظارات بشر از خویش و از دیگران کمک کرده است.

جهانیت بر این اساس، مفهومی است که با صرف‌نظر از زمینه‌ها و عوامل پدیدآورنده مسائل جهانی، به «پی‌آمدهای عمومی» و همگانی آن‌ها نظر می‌افکند و لذا آن‌چه در این سطح از بحث اهمیت دارد، نفس «جهانی بودن» هر مسئله است، نه چیزی بیش‌تر. به‌عنوان مثال، طرح مسئله‌ای به نام «زیست‌بوم جهانی»، از آن حیث در شمار مسائل جهانی قرار گرفته که آثار و پی‌آمدهایی در مقیاس جهانی پیدا کرده است؛ و الا کیست که نداند پارگی لایه اُزن، گرم شدن سطح زمین، آلوده شدن آب‌ها و کاهش سطح گیاهی، ناشی از بهره‌برداری بی‌رویه و بی‌محابا از طبیعت و اتخاذ الگوهای نامناسب رشد و توسعه صنعتی در کشورهای پیشرفته جهان بوده است. جان ویگلر در مقاله «خط‌مشی‌های زیست‌بوم جهانی» می‌گوید: بدون شک مسئولیت تخریب فعلی زیست‌بوم، مستقیماً متوجه جمعیت اندکی است که در جوامع صنعتی و توسعه یافته می‌زیند (ویگلر، ۱۳۸۰: ۲۷۶)

۱- غرب به مدد قدرت تأثیرگذارش بر افکار عمومی جهان، همواره تلاش کرده است تا مسائل و اولویت‌های خویش را عمده و جهانی سازد و در همان حال، نسبت به مسائل و اولویت‌های جوامع دیگر بی‌اعتنا باشد و علیرغم گستردگی و فراگیری، اجازه طرح جهانی آن‌ها را ندهد. لذا اگر چه وجود مسائل مشترک جهانی، واقعیتی انکارناپذیر است و لزوم داشتن چشم‌انداز و ملاحظات جهانی، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر، مع‌ذالک لازم است که جوامع جهان‌سومی، بیش از پیش مراقبت نمایند تا فریب برخی از مسائل ساختگی غرب را به‌عنوان مسائل جهانی نخورند. مطالبات فمینیستی، تروریسم و حتی تخریب محیط زیست، اگر چه بعضاً ابعاد و آثار جهانی پیدا کرد، در قیاس با مسائل مبرم‌تر و فوری‌تر کشورهای توسعه‌یافته سوم، به هیچ وجه از اولویت یکم برخوردار نیستند.

مفهوم مک‌لوهانی «دهکده جهانی» نیز بیش از آن که فحوائی هنجاری و توصیه‌ای داشته باشد یا نظریه‌ای باشد برای تبیین وضعیت کنونی حاکم بر جهان، تصویر و توصیفی بزرگنمایی‌شده از جهانی است که به دلیل عمومیت یافتن مسائلیش، در اندازه و قواره‌های یک اجتماع گمن‌شافتی^(۱) تنازل پیدا کرده است.

رابرتسون «جهانیت» را به آگاهی یافتن از جهان به عنوان یک مکان واحد و دلمشغولی پیدا کردن نسبت به آن به مثابه یک کل، تعریف نموده (رابرتسون، ۱۳۸۰: ۲۷۵-۲۷۶) و لخنر، خودآگاهی یافتن نسبت به جهان را با استعانت از مارکس، تبدیل «جهان درخود»، به «جهان برای خود» تعبیر کرده است. (همان‌جا: ۱۰۱). برخی از شاخصه‌های معرف جهانیّت، به مثابه واقعیتی محقق و محصل و مضبوط در آگاهی انسان معاصر، در تعابیر بعضی از نظریه‌پردازان دیگر، چنین برشمرده شده است: **تهرانیان‌ها** در کتاب **جهانی‌شدن؛ چالش‌ها و ناامنی‌ها**، از اصطلاح 3T به عنوان مشخصه‌ای برای بازشناسی وضعیت جدید، نام برده‌اند. آن‌ها معتقدند که «**بهبود سیستم حمل و نقل**» (transportation)، «**تسهیل در ارتباطات راه دور**» (telecommunication) و «**توسعه جهان‌گردی**» (tourism)، سه مشخصه مهم دنیای جدید است. از میان رفتن یکپارچگی و انسجام فرهنگی در سطح جوامع ملی، (رابرتسون، ۱۳۸۰: ۱۳۲) پیدایی و تقویت مناسبات انسانی در قالب «**اجتماعات مجازی**» که فاقد خصلت وحدت مکانی هستند؛ ظهور پدیده‌های جدیدی چون تجاری شدن اطلاعات به جای کالا؛ رشد اقتصاد الکترونیکی و بی‌وزن و قدرت گرفتن بازارهای مالی بین‌المللی (گیدنز، ۱۳۷۹: ۳۳)، و اهمیت پیدا کردن قدرت تسلط بر زمان به جای کنترل‌های مکانی (هابرماس، ۱۳۸۰: ۱۰۳) از شاخصه‌های دیگری است که برای این پدیده برشمرده‌اند. **رابرتسون**، خود از

۱- برای تفصیل در باب ساخت‌های «گمن‌شافتی» و «گزل‌شافتی» جهان، نگاه کنید به: رابرتسون، ر. **جهانی‌شدن**، نقلی خود او از سامان جامعه جهانی، برخلاف اصطلاح نه‌چندان سنجیده مک‌لوهانی به عنوان «دهکده»، یک «گزل‌شافت» با اجزای منفرد و مناسبات ارگانیک است. نگاه کنید به ص. ۱۵۶.

شاخصه‌هایی چون نهادینه‌شدن جهانی اندیشه حقوق بشر، جدی‌شدن تهدیدات ناشی از تخریب محیط زیست، خطر وقوع جنگ‌های هسته‌ای و بیماری ایدز برای نوع بشر یاد می‌کند (رابرتسون، ۱۳۸۰: ۲۷۷).

۲- «جهانی‌شدن» (Globalization)

«جهانیت» به مثابه یک واقعیت، همچون بسیاری از پدیده‌های عینی و اجتماعی دیگر، به سرعت مورد توجه نظریه‌پردازان اجتماعی واقع شد و موضوع نظریه‌پردازی اقتصاددانان، عالمان سیاست، استراتژیست‌ها و جامعه‌شناسان و فرهنگ‌پژوهان در دهه‌های اخیر قرار گرفت. اما «جهانی‌شدن» عنوان عامی است برای آن بخش از ادبیات نظری درباره این پدیده نوظهور که تلاش دارد به نحوی بی‌طرفانه به تبیین علل و عوامل پدیدآورنده، تحلیل فرآیند و پیش‌بینی مسیر، جهت و غایت آن در گذشته و حال و آینده بپردازد. این اصطلاح کاربرد عام‌تری نیز دارد و بعضاً برای اشاره به خصیلت «فرآیندی» و فراژادی این پدیده نیز به کار می‌رود. با نظر به همین معنای اخیر است که برخی از نظریه‌پردازان، «جهانیت» را که فاقد هرگونه حتمیت و معنای جبری و فراژادی است، بر «جهانی‌شدن» ترجیح داده‌اند (Piscatori, 2000 : 68).

«جهانی‌شدن» به مثابه یک رهیافت، حکم انگاره جدیدی را دارد که به منظور پُرکردن خلأ تبیینی و معرفتی پس از افول پارادایم‌های دوقطبی بر جهان، پیشنهاد شده است؛ هر چند که به دلیل مطرح‌بودن چند پارادایم عدیل، هنوز موقعیت مستحکم یک انگاره معرفتی غالب را پیدا نکرده است. به علاوه هنوز به سطح یک رهیافت تبیینی متقن نرسیده است که خود، احتیاجی به تبیین نداشته باشد و از رجوع و استناد به واقعیت بی‌نیاز باشد.^(۱)

۱- بوبر همین تعریض را بر آن‌چه تحت عنوان «روح زمانه» از سوی تاریخ‌نگاران مطرح شده است، وارد می‌سازد. او می‌گوید: روح زمانه می‌باید از مقام یک «تبیین» به یک «پدیده‌ار اجتماعی» که نیازمند تبیین است، تنزل یابد. نگاه کنید به: بوبر، ک. ر. اسطوره چارچوب (ص. ۱۶۰).

فروپاشی شوروی، انگارهٔ دوقطبی و رهیافت‌های همساز حاکم بر طول دوران جنگ سرد را که پیش از آن با نقد و نقض‌های فراوانی روبه‌رو بود، به یکباره از میدان به در کرد، بی آن که در یک روند تدریجی، امکان ظهور و پذیرش انگاره‌های بدیل فراهم آمده باشد. متعاقب این وضعیت، تلاش‌هایی از سوی برخی از متاتئورسین‌ها برای پُرکردن این خلأ معرفتی صورت گرفت و نظریات کلانی برای تبیین اوضاع جدید و روند تحولات آن ارائه شد؛ اما هنوز هیچ‌یک از آن‌ها نتوانسته‌اند به نحو قاطع، موقعیت خود را به‌عنوان پارادایم غالب، تثبیت نمایند و شاید پس از این نیز هیچ‌گاه چنین مسئله‌ای اتفاق نیفتد. ایدهٔ «نظم نوین جهانی» رییس جمهور وقت امریکا، نظریهٔ «پایان تاریخ» فوکویاما و راهکار «برخورد تمدن‌ها» هانتینگتون، اهمیت یافتن مجدد رهیافت‌های «پست‌مدرنیستی» و پیش‌بینی‌هایی راجع به «عرقی‌شدن» و بالاخره نظریات مطرح‌شده در ذیل عنوان «جهانی‌شدن»، از جملهٔ این تلاش‌های نظری در مقام تبیین شرایط جدید جهانی و روند آتی آن بوده است.

وضعیت سیال و لغزان جهانی در دو دههٔ گذشته، به علت پیچیدگی و دارابودن وجوه و ابعاد کثیر، نه تنها تاکنون به هیچ‌یک از انگاره‌های تبیینی پیشنهادشده تن نسپرده است، بلکه با نشان‌دادن چهره و علائم هر دم تازه‌تری از خود، همچنان بستر نظریه‌پردازی و انگاره‌سازی‌های پُرحرارت بوده است. به‌همین روست که هنوز نظریه‌پردازان، نسبت به این شرایط از خود واکنش‌های فعالی نشان می‌دهند.

با یک نگاه سریع و مقایسهٔ اجمالی در میان مجموعه نظریات ابرازشده، چنین به‌نظر می‌رسد که با وجود اختلافات قابل توجه، خصوصیات مشترکی آن‌ها را به هم نزدیک می‌سازد و در مسیر نه‌چندان متعین یک انگارهٔ واحد قرار می‌دهد. برخی از این وجوه مشترک را می‌توان چنین برشمرد:

- با این که تمایل به «پیش‌بینی» (prediction) روند و جهت تحولات آتی، از خصایص اصلی نظریات تبیینی است، اما این تقاضا در نظریات جدید،

بیش از حدّ مقدور و متعارف، مطرح شده است و لذا آن‌ها را به‌سوی نوعی دعاوی «پیش‌گویی‌کننده» (prophetic) سوق داده است. رغبت تقویت‌شده در این نظریات را بیش از هر چیز باید ناشی از بهبود مناسبات میان حوزه‌ی نظر و حوزه‌ی عمل و میان «نظریه» و «کاربرد» در ادوار اخیر دانست. مطالبه‌ی مصراة استراتژی و برنامه از نظریات اخیر، آن‌ها را با خطر «ایدئولوژیک‌شدن» که آسیبی جدی بر بنیان‌های نظری و منطقی‌اشان به‌شمار می‌رود، مواجه ساخته است.

- تا این که غالب نظریات قدیم و جدید در این سطح، سرمنشأ غربی دارند، اما ویژگی مهم‌تر نظریات اخیر، «غرب‌محوربودن» آن‌هاست؛ بدین معنی که با پیش‌فرض «محور و مقصدبودن» غرب و تابع و طفیل بودن بقیه‌ی عالم، پرداخته شده‌اند. منظر و ملاحظه‌ی غربی‌داشتن، باعث آسیب‌رسانی به شأن علمی و بی‌طرفی این نظریات گردیده و به چالش‌های فرامعرفتی در این‌باره دامن زده است.

- از مشترکات مهم نظریات پیشنهادشده‌ی اخیر برای پاسخگویی به مسائل و رخدادهای جهانی، اهمیتی است که این نظریات برای «فرهنگ» و همبسته‌های آن مثل دین، ارزش‌ها و اخلاق قائل هستند، هر چند ممکن است در این باب مواضع متفاوتی اتخاذ کرده باشند.

آشنایی با اختلافات متاثوری‌های مطرح در دو دهه‌ی اخیر، خصوصاً در قیاس با نظریه‌ی مورد مطالعه‌ی این تحقیق، برای درک دقیق‌تر نظریه‌ی جهانی‌شدن، اهمیت فراوانی دارد و ما در این جا به برخی از آن‌ها اشاره می‌نماییم:

- در حالی که «مدرنیته» و «پست‌مدرنیته»، حامل یک نوع نگرش خاص به جهان و انسان هستند، جهانی‌شدن به اعتباری، صرفاً بیان‌کننده‌ی روند جاگیر و

فراگیر شدن یک رویکرد خاص به زندگی است. «جهانیت»، به مثابه یک واقعیت در حال تحقق و «جهانی شدن» به عنوان نظریه تبیین کننده آن، نسبت به «رویکردها» و «الگوها»، ساکت و بی موضعند و تنها پیش‌بینی می‌کنند که با بسط ارتباطات و تعاملات جهانی، الگوهای قوی‌تر و کاراتر، عمومیت و شیوع جهانی پیدا خواهند کرد.

- لخنر می‌گوید که رابرتسون با استفاده از تئوری «نظام جهانی»، نظریه «جهانی شدن» را به عنوان بدیلی برای نظریه «عرفی شدن» مطرح کرده است؛ چراکه معتقد بود عرفی شدن، تصویری صرفاً غربی و مسیحی از آینده جهان است. او برای رفع محدودیت‌های آن، نظریه جهانی شدن را مطرح ساخت که به نظرش کم‌تر از عرفی شدن، «اروپامحور» بوده است. لخنر با بیان دلایلی، این تفاوت‌ها را از رابرتسون نمی‌پذیرد و می‌گوید: اولاً نظریه جهانی شدن نیز همچنان منبعت از یک نظرگاه غربی است و ثانیاً خود از اجزای فرآیند کلان‌تر عرفی شدن می‌باشد (Lechner, 1989).

- در حالی که تز «برخورد تمدن‌ها» یا «هانتینگتون» بر تشدید چالش‌های تمدنی و اختلافات فرهنگی - دینی، از پی افول اهمیت مرزبندی‌های سیاسی و ایدئولوژیک تأکید دارد؛ نظریه پردازان جهانی مدعی اند که به دنبال محوشدن مرزهای جداکننده، جهان به تدریج به سری نوعی همگنی یا همگونگی بیش‌تر در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و حتی فرهنگی حرکت می‌کند. تکثر فرهنگی مورد اشاره برخی از نظریه پردازان جهانی مثل رابرتسون نیز اگرچه همگونگی را مورد تردید قرار می‌دهد، اما نافی افزایش همگنی جهانی نیست و

هیچ‌گاه به تنافری که بتوان از آن به منازعه تمدنی یا فرهنگی یاد کرد، نمی‌رسد.

- «نظم نوین جهانی» و «پایان تاریخ»، بیش از آن که ماهیت یک نظریه به معنای درست کلمه را داشته باشند، عنوان‌های القاکننده‌ای هستند برای پیشبرد یک استراتژی خوشایند و اراده‌شده. لذا تمایز روشنی از این حیث با «جهانی‌شدن» به مثابه یک نظریه در باب یک فرآیند فراآزادی دارند. البته این تفاوت و فاصله تا جایی حفظ خواهد شد که نظریه‌پردازان جهانی به اصول علمی و منطقی ساخت و پرداخت نظریات خویش پای‌بند بمانند و از آن به نفع تمایلات کاربردی و فشارهای هنجاری غالب، عدول نمایند.

۳- «جهانی‌سازی» (Globalizing)

پوپر می‌گوید: «یک نظریه، حتی یک نظریه علمی ممکن است به یک مُد رایج مبدل شود؛ یعنی جانشین مذهب شود و به صورت یک ایدئولوژی ریشه‌دار درآید... من سوگمندانه این نکته را می‌پذیرم که در علم، تبعیت از مُد و سلیقه رواج دارد و فشار اجتماعی نیز در آن وجود دارد» (پوپر، ۱۳۷۹: ۶۶-۶۷، ۱۲۹). این مدعای پوپر که البته ناظر به نظریه مورد بررسی ما در این مقاله نیست، می‌تواند باب دیگری از بحث را که «جهانی‌سازی» نام گرفته و اشاره به دعاوی عالمانه‌ای دارد که در یک فضای انگاره‌ای، ماهیت ایدئولوژیک و کاربرد استراتژیک پیدا کرده‌اند، باز نمایند.

یکی از مخالطات رایج در بحث جهانی‌شدن که کار تحلیلگران ثانوی، مثل ما را دشوار می‌سازد، به هم درآمیخته بودن سطوح تئوریک، استراتژیک و ایدئولوژیک آن‌هاست. همچنان

که اشاره شد، «جهانی شدن» از جمله نظریاتی است که در عصرِ کاربردی شدنِ تئوری‌ها^{۱۱} استعداد و میل شگرفی برای نزول به سطح راهبردی و حتی عقیدتی دارد. حس وجود در ادبیاتِ گردآمده پیرامون این موضوع هم نشان می‌دهد که حجم ادبیات راهبردی آن، به مراتب از ادبیات نظری ناب، افزون‌تر است و از اقبال و اعتنای بیش‌تری نیز برخوردار بوده است. از ویژگی‌های معرفتی عصر کنونی است که علم و نظر بیش از پیش در خدمت کاربرد قرار گرفته‌اند و به فراز آمدنِ موقعیت نظریات «راهبردی» در قیاس با بحث‌های صرفاً تئوریک انجامیده است. از سوی دیگر، ادباری که به واسطهٔ بدنامی برخی از ایدئولوژی‌ها و البته تبلیغات لیبرالیستی در دورهٔ اخیر نسبت به ادبیات ایدئولوژیک پدید آمده، در چربش به سوی دیدگاه‌های «راهبردی» و اهمیت پیدا کردن این سطح از مباحث بی‌تأثیر نبوده است. امروزه دیگر، تأملات نظری در سطح ارائهٔ «توصیفی» صرف از واقعیت متوقف نمی‌ماند و «سطح تئوریک» مسائل را نیز برای پاسخ‌گویی به مطالبات و درخواست‌های کاربردی، به سرعت ترک می‌گوید و با عدم رغبت برای درگیر شدن در «چالش‌های ایدئولوژیک»، بیش‌ترین وقت و اهتمام خود را صرف تقویت و تفصیل «بحث‌های راهبردی» می‌کند. لذا در بحث از پدیدهٔ جهانی، با ادبیاتی مواجه هستیم که عمدتاً راهبردی‌اند یا به میزان زیادی بدان آغشته شده‌اند. غلبه یافتن همین صبغهٔ راهبردی است که باعث شده است تا این پدیده، بیش از حلاجی نظری و رد و اثبات‌های تئوریک، موضوع کشاکش ایدئولوژیکِ طرف‌های ذینفع و ذینفوذ و عرصهٔ جولان و زورآوری استراتژیست‌های کارگشته گردد.

۱- پوپر می‌گوید در سال‌های اخیر، همهٔ علوم و همهٔ انواع یادگیری به سمت این‌که به نحو بالقوه دارای کاربرد باشند، میل پیدا کرده‌اند. امروزه نه تنها همهٔ انواع علوم محض ممکن است به علوم کاربردی مبدل شوند، که حتی تحقیقات محض نیز چنین سرنوشتی دارند. پوپر معتقد است که این خصوصیت با بیکن که به ارزش‌های علم، بیش‌تر توجه داشت و دانایی را توانایی می‌دانست، آغاز گردید. نگاه کنید به: پوپر، ک. ر. اسطورهٔ پوپر، نوب، (ص. ۴۴-۲۴۳).

رویکردهایی چون «یکسان‌سازی» در مقابل «یکپارچه‌شدن» جهان، «یگانه‌گرایی» در مقابل «افزایش تکثر»، «هم‌شکلی» در مقابل «همگنی»، «توسعه‌امپریالیستی» در مقابل «خاتمه عصر سلطه»، «بسط مدرنیته»، «غربی‌شدن جهان»، «تفوق سبک زندگی امریکایی» و «تمرکز و یگانه‌سازی قدرت» که در ذیل بحث‌های جهانی شدن و در قالب برخی پیش‌گویی‌های شوق‌برانگیز از سرانجام آن مطرح می‌شود، جملگی از سنخ همین مباحث راهبردی‌اند؛ بدین معنا که بیش از آن که تئوری‌های تبیین‌کننده را در مقابل هم بنشانند، اراده‌های متقادطلب را به صفا‌آرایی علیه یکدیگر فرامی‌خوانند. به عنوان مثال، در مقابل راهبرد یکسان‌سازی و پیش‌گویی‌های مطرح‌شده به نفع آن، دیدگاه‌هایی وجود دارد که فرآیند جهانی را نه به سوی «یک‌شکلی» (uniformity) و «یگانگی» (unity)، بلکه به سمت «یکپارچگی» (integrity) و «همگنی» (homogeneity) که مبین نوعی وحدت در عین کثرت (unity-in-diversity) است، می‌خواند و می‌خواهد. این دیدگاه‌های معارض که بعضاً تلاش می‌کنند تا براهین عقلی و شواهد تجربی موافقی را هم به مدد بگیرند یا به نفع خویش صورت‌سازی نمایند، کاملاً از تمایلات جریان‌ات‌ذینفع و از پشتوانه‌های ایدئولوژیک خود تغذیه می‌نمایند و به دلیل ماهیت راهبردی‌شان، غالباً از حمایت‌های ویژه‌ای نیز برخوردار هستند و طبعاً با مقاومت‌ها و مخالفت‌هایی از همان جنس مواجه می‌گردند.

نمونه بارز از این نوع مواجعات راهبردی را در حمایت غرب از روند همسان‌سازی و یک‌شکل‌شدن جهانی، آن‌هم در اسلوب پیشرو - پیرو^(۱) می‌توان دید که در مقابلش، ایده یکپارچه‌سازی جهانی مطرح شده است که خواهان به رسمیت‌شناسی اجزای مستقل و برابر در یک کل یکپارچه و هماهنگ است. تفاسیر باز متفاوت دیگری از جهانی‌شدن وجود دارد که از آن‌ها نیز بوی نوعی ترغیب و تدارک به مشام می‌رسد و به همان میزان، صورتی از مقاومت و

۱- ریمون آرون با نگرانی از روند جاری این فرآیند، می‌گوید: بیش از آن که مسئله «یکسان‌سازی» مطرح باشد، مسئله «دولت‌روسازی» مطرح است. نگاه کنید به: لائوشه، س. «غربی‌سازی جهان» (ص. ۱۶۲).

مضادگرایی را در مقابل خود شکل می‌دهند. در بشارت‌های پیامبرانه راجع به بسط مدرنیته به عنوان واپسین فرجام‌گریز ناپذیر این فرآیند از یک سو و در تفاسیر بدبینانه و یأس‌آور مخالفان هرگونه جهانیّت در سوی دیگر، همین خصوصیات قابل مشاهده است. بحث‌هایی هم که روند کنونی جهانی شدن را صورت جدید و پیشرفته‌تر همان توسعه‌طلبی امپریالیستی کهن می‌دانند (سوئیزی، ۱۳۸۰: ۷-۸؛ امین، ۱۳۸۰: ۱۳-۱۴؛ مگداف، ۱۳۸۰: ۷۳) و به صدور دستورالعمل‌هایی برای مقاومت و راهکارهایی برای تبدیل تهدیدات به فرصت‌ها متوسل شده‌اند، در همین چارچوب قرار می‌گیرد.

در عین حال باید توجه داشت که تلاش برای جهانی سازی یک ایده یا رویه، از گذشته‌های دورتر نیز وجود داشته است؛ اما تنها در دوره اخیر است که امکان زایدالوصفی برای آن فراهم آمده است. رابرتسون از نازیسم در آلمان، نظام سوسیالیستی در شوروی سابق، امپریالیسم انگلیس، کلیسای کاتولیک، فرقه‌هایی از اسلام، ادیان جهانی و امپراتوری‌های بزرگ به عنوان تلاش‌هایی از این دست که هیچ‌گاه توفیقی به اندازه مدرنیته در بسط جهانی خویش به دست نیاوردند، یاد کرده است (رابرتسون، ۱۳۸۰: ۳۶۱). لختر نیز می‌گوید، نباید فراموش کرد که جهان ممکن بود به صورت‌های دیگری به یک کل واحد که اکنون هست، مبدل گردد؛ اما از میان همه آن صورت‌های محتمل، این اتفاق از طریق توسعه سرمایه‌داری و تکنولوژی مساعد آن (techno-capitalism)، آن‌هم در مسیری مشخص رخ داد (همان جا: ۱۲۴). آیا این مؤید آن نیست که فرآیند ناتمام جهانی می‌تواند در آینده با مداخله عوامل آزادی و غیرآزادی، مسیر و سرنوشت دیگری به جز آن چیزی که امروزه پیش‌گویی می‌شود، پیدا کند؟^(۱) به علاوه باید

۱- رابرتسون تا حدی بر اهمیت اراده‌گرایی و نامنوع بودن آینده این فرآیند تأکید دارد و معتقد است که نظام جهانی آینده و سمت و سوی آن، حاصل برآیندی است که از تعامل میان عوامل متعدد و کشاکش‌های موجود میان طرف‌های مختلف سربرمی‌آورد و پس از سپری کردن یک دوره بی‌تعادلی، به یک نظام سامان‌مد دست پیدا خواهد کرد. نگه‌کنید به: رابرتسون، ر. جهانی شدن (صص. ۱۳۸-۱۳۹، ۱۵۶).

توجه داشت که تا قبل از فروپاشی شوروی و هزیمت پارادایم دو قطبی، به رغم آن که علائم فراوانی از ظهور «جهانیت» و در کاربودن فرآیند «جهانی شدن» وجود داشت، اما اذعان و وقوف جدی نسبت به آن هیچ‌گاه شکل نگرفت. آیا این خود مؤید غلبه نسبی ایدئولوژی‌ها بر انگاره‌های معرفتی هر عصر نیست؟

۴- «جهانی گرایی» (Globalism)

«جهانیت» به مثابه یک واقعیت تحقق یافته و «جهانی شدن» به مثابه یک فرآیند در حان وقوع یا نظریه تبیینی آن، برای نیروهای مسلط و جریان‌های فائق که روند قضایا را به نفع خویش پیش‌بینی می‌کردند، به تدریج ماهیت استراتژیک و ایدئولوژیک پیدا کرد. اگر واقعیتی به نام جهانیت را به خوبی بشناسیم و از جهانی شدن به عنوان نظریه مؤید وجود این فرآیند، درک روشنی داشته باشیم، آن‌گاه اذعان خواهیم کرد که جریان‌های رقیب در عرصه جهانی نمی‌توانند نسبت به آن بی تفاوت باشند؛ لذا طبیعی است که بر حسب ارزیابی این جریان‌ها از روند اوضاع، حداقل دو ایدئولوژی مدافع و مخالف جهانیت و جهانی شدن شکل بگیرد. البته در شرایط غیرقطبی، تعداد ایدئولوژی‌های رقیب که هرکدام میزان و صورتی از جهانی شدن را ترویج می‌کنند، می‌تواند بیش از این باشد. این که غلب و قدرت‌های حاکم بر آن، مثل شرکت‌های چندملیتی و رسانه‌های پر قدرت جهانی، علاوه بر تقویت سازوکارهای جهانی سازی، مروج ایدئولوژی جهانی نیز شده‌اند، دلیلش وجود امتیازات و امکاناتی است که به نحو انحصاری از آن برخوردارند و می‌توانند تمامی مواهب و فرصت‌های ناشی از جهانی شدن را به نفع خویش مصادره نمایند.

غلبه مدرنیته در ارائه الگوی برتر رشد و توسعه جوامع و پیشنهاد راه حل‌های عملی‌تر برای مسائل و مشکلات جهانی، هژمونی فرهنگی، سیاسی و نظامی غرب بر جهان و قدرت سرکوب مقاومت‌های احتمالی در برابر آن، در اختیار داشتن قدرت برتر رسانه‌ای با تأثیرگذاری

قاطع بر افکار عمومی جهانی و بالاخره مجذوبیت و مطلوبیت سبک زندگی و الگوی مصرف غربی - امریکایی، به عنوان یک تجربه موفق و در دسترس، واقعیت‌های غیرقابل انکار جهان امروز است و وجود همین تفوق و امتیازات نسبی است که آن‌ها را برای بهره‌برداری حریصانه از این فرصت به ولع انداخته است تا علاوه بر اتخاذ راهبردهای مؤثر در تسریع این فرآیند، آن را به عنوان یک ایدئولوژی فراگیر جهانی نیز جا بیندازد. آشکار شدن سَمْت و سو و ماهیت غربی و امریکایی این فرآیند و اذعان به آن از سوی نظریه‌پردازان مختلف (لاتوشه، ۱۳۷۹: ۴۴؛ گیدنز، ۱۳۷۹: ۳۲، ۴۰؛ امین، ۱۳۸۰: ۶۶)، ابهام نهفته در دل این پرسش را که چرا در عصر پایان ایدئولوژی‌ها، آن‌هم از سوی دنیای بیزار از ایدئولوژی، پدیده‌هایی مثل جهانی شدن و عرفی شدن، ماهیت ایدئولوژیک پیدا می‌کنند، موفع می‌سازد.

ادیان و جهان

دین برای انسان آمده است^(۱) و قلمرو و حوزه عمل آن نیز بر اساس طبیعت و نیاز انسان از یک سو و محدوده‌های جغرافیایی تجمعات انسانی از سوی دیگر تعیین می‌گردد. یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های متمایزکننده ادیان، تلقی و تعریفی است که هرکدام از قلمرو خویش ارائه داده‌اند. انسان‌شناسی ادیان و رتبه‌بندی نیازهای انسانی از یک سو و تشخیص و تحدید مخاطبان و واجدان شرایط پیروی از سوی دیگر است که قلمرو و محدوده‌های مورد نظر هر آیین را معین می‌سازد. البته کم نیست مواردی که مقتضیات تاریخی - اقلیمی نشو و نمای یک دین و سرگذشت توفیق و شکست بنیانگذار و ناقلان آن، مرزها و محدودیت‌های خاصی را

۱- هابز می‌گوید: تخم دین، تنها در انسان وجود دارد و در موجودات دیگر یافت نمی‌شود و این به واسطه کجکاوای انسان در جستجوی عدل خوشبختی و بدبختی، کشف علل امور و علت‌انعلل امور و قدرت تصور و تخیل آدمی است. اعتقاد به اُرهیت و قدرت‌های نامرئی و مافوق طبیعی را نمی‌توان هرگز از سرشت و نهاد آدمی زدود. نگاه کنید به: هابز، ت. *لویاتان* (صص. ۱۴۴، ۱۵۳).

برای آن آیین رقم زده است. به هر رو، چه این قلمرو برخاسته از آموزه‌های مستقیم ادیان باشد و چه ناشی از شرایط تحمیل شده و پذیرش منفعلانه آن، مشخصه‌ای است مرسوم از هر آیین که موضع و عملکرد آن در قبال جریانات مختلف را شکل می‌دهد. ادیان از این حیث صورت‌های مختلفی را از خود نمایان ساخته‌اند که لااقل در چهار دسته متفاوت از هم قابل تشخیص است:^(۱)

ادیان محلی (local religions)؛ ادیان قومی (tribal religions)؛ ادیان ملی (national religions) (universal mission religions)؛ ادیان جهانی (universal mission religions).

«ادیان ابتدایی»، هم به دلیل ابتدایی بودن اغراض، کارکردها و فحوای آن‌ها و هم به سبب وجود حصرها و موانع اقلیمی، نوعاً محدوده‌های محلی اختیار کرده‌اند. با رشد و گسترش اجتماعات اولیه و آگاهی پیداکردن بشر از مفهومی به نام نژاد و قومیت، قلمرو ادیان نیز گسترش یافت و در قالب «ادیان قومی» به تحکیم و تثبیت مرزهای نژادی خویش پرداخت. تا قبل از شکل‌گیری امپراتوری‌های چندقومی و آشکارشدن مرزهای سرزمینی، پدیده‌ای به نام «ادیان ملی» از ادیان قومی قابل تشخیص نبود؛ اما به تدریج با عبور مرزهای جداکننده از میانه اقوام و تشکیل اجتماعات چندقومی با هویت‌های سرزمینی و غلبه پیداکردن خدایان سرزمین بر خدایان قوم، دسته‌ای از ادیان که صبغه ملی و سرزمینی در آن‌ها بارزتر بود، ظاهر گردیدند. این نوع ادیان در ادوار اخیر که با تثبیت بیش از پیش موقعیت دولت-ملت‌ها همراه شدند، از رواج و اهمیت بیش تری برخوردار گردیده‌اند. نوع چهارم ادیان به لحاظ داعیه قلمرو، «ادیان جهانی» هستند که هم از حیث مخاطب و هم از حیث دامنه انتشار و پراکندگی، تمامی مرزهای مفروض

۱- با ملاک‌های مختلف، گونه‌شناسی‌های متفاوتی از ادیان ارائه گردیده است که برای تفصیل، باید به منابع جامعه‌شناسی دین مراجعه کرد. ملاک دسته‌بندی چهارگانه ما از ادیان، همچنان که اشاره شد، قلمرو مورد ادعای ادیان از حیث مخاطبان است. توسلی در کتاب **جامعه‌شناسی دینی**، اشاراتی به این بحث دارد. نگاه کنید به: توسلی، غ. **جامعه‌شناسی دینی** (فصل چهارم).

در انواع پیشین را درنور دیده و با انسان بما هو انسان، درگستره جهان ارتباط برقرار کرده‌اند. نکته مهم در این دسته‌بندی، آن است که با وجودی که میان گسترش قلمرو، کمال یافتگی بشر و عصر ظهور ادیان، رابطه معنادار و مثبتی برقرار است، اما این انواع نسبت طونی و خطی با یکدیگر ندارند و لذا نوع عالی‌تر و متأخرتر لزوماً از خاکستر نوع مادون برنخاسته یا قادر به محو کامل آن نبوده است. به همین رو، قرن‌هاست که مصادیق متنوعی از این انواع چهارگانه دین، در کنار هم می‌زیند؛ البته فرآیند تغییرات دینی با فراز و فرودهایی همواره به نفع گسترش ادیان جهانی عمل کرده است.^(۱)

در بحث جهانی شدن و دین، آنچه اهمیت دارد، موضع ادیان نسبت به جهان است و لاجرم مسئله قلمروهای مورد ادعا از یک سو و قلمروهای تسری یافته و محقق آن‌ها از سوی دیگر مطرح می‌شود. همین مسئله است که جستجوگر این بحث را ناگزیر می‌سازد تا از دوسو به تجزیه بحث تن بسپارد. یکی واکاوی و تفکیک مفهومی اصطلاح عام و مبهم «جهانی» که پیش از این تا حدی صورت گرفت و دوم عمیق و ریزشیدن در مفهومی که از «دین»، مطمح نظر است؛ زیرا درباره دین، به دلیل دارا بودن صورت‌های متکثر و به شدت متنوع - مثل بسیاری از مفاهیم دیگر - نمی‌توان حکم واحدی را جاری ساخت و نتایج حاصل از هر یک را به تمامی انواع دیگر آن تعمیم داد. لذا برای دست‌یابی به پاسخ‌های روشن و معتبر درباره نسبت جهانی شدن و دین، لازم است آن را به بررسی نسبت هر یک از شقوق اشاره‌شده از مفهوم کلی جهانی با انواع گونه‌های دین تفصیل داد. یعنی تشکیل ماتریسی که هر ضلع آن، چهار صورت محتمل دارد و روی هم، شانزده نسبت را در رابطه میان دین و پدیده جهانی شکل می‌دهد.

۱- ظهور صورت‌های بدیع دینداری در قالب «جنبش‌های دینی جدید» (N.M.Rs) را برخی، نشانه‌ای از واژگونه‌شدن فرآیند گسترش ادیان جهانی گرفته‌اند. شاید بتوان این ادیان جرگه‌ای جدید را، گونه پنجم ادیان فوق به شمار آورد؛ ولی ما به خاطر وجود برخی ویژگی‌های مخمل، بحث از این گونه را در این بررسی وارد نکردیم.

پدیده جهانی دین	جهانیت	جهانی شدن	جهانی سازی	جهانی گرایی
محلی	(۱)	(۲)	(۳)	(۴)
قومی	(۵)	(۶)	(۷)	(۸)
ملی	(۹)	(۱۰)	(۱۱)	(۱۲)
جهانی	(۱۳)	((۱۴))	(۱۵)	(۱۶)

برخی از رابطه‌ها در این ماتریس به دلیل ماهیت غیرجهانی آن ادیان، یا بی معنا هستند، یا به دلیل روشن بودن وضعیتشان، موضوعیت چندانی برای بحث ما ندارند و لذا توقف و تأملی هم در آن‌ها نخواهیم کرد. به عنوان مثال «جهانیت» تا هنگامی که تأثیرات خود را بر اجتماعات ندوی دورافتاده - محل نشو و نمای ادیان ابتدایی - جاری نساخته است، هیچ‌گاه مسئله‌ای برای «ادیان محلی» پدید نمی‌آورد. به علاوه، فرآیند «جهانی شدن» و برنامه «جهانی سازی» و آرمان «جهانی گرایی» اساساً بر جریانات منزوی، کم‌دامنه و بدون داعیه چندان تأثیری ندارد و شاید هیچ‌گاه و در هیچ مرحله‌ای نیز متعرض آن‌ها نگردد. «ادیان قومی» بر حسب این که تا چه حد با پدیده‌های «جهانیت» و «جهانی شدن» از خود همراهی نشان دهند و در مقابل فشارهای «جهانی سازی» و «جهانی گرایی» مقاومت نمایند، برای این بحث موضوعیت پیدا خواهند کرد. تقاطع‌های (۵) و (۶) در ماتریس فوق، عمدتاً به فحوای آموزه‌ای «ادیان قومی» و میزان انعطاف‌پذیری آن‌ها برمی‌گردد؛ اما موارد (۷) و (۸) بر حسب این که کدام راهبرد و مکتب در مسیر جهانی سازی غلبه پیدا کند و تا چه حد تکثر و تنوع قومی را به رسمیت بشناسد، می‌تواند به تهدید یا فرصت‌هایی برای ادیان قومی بدل شود.

بر «ادیان ملی» نیز با اندک تفاوت‌هایی، همان شرایط «ادیان قومی» حاکم است. در عین حال به این مسئله نیز باید توجه داشت که ادیان قومی و ملی بعضاً قابلیت‌های خوبی برای

انطباق‌پذیری با این روندها از خود نشان داده‌اند. یعنی در مسیر تحولات جوامع بشری که ساختارهای نژادی و سرزمینی جوامع، دستخوش تغییر و تبدیل می‌شده است، آن‌ها نیز به منظور حفظ خود، تعدیل‌هایی را در مرزبندی‌های قومی و ملی خویش روا داشته‌اند. شاهد مثال، تنازلاتی است که یهودیت در اسطوره نژادی قوم برگزیده و آیین زردتشت در محدوده‌های سرزمینی دین خود به عمل آورده‌اند. بدیهی است که ادیان محلی، قومی و ملی به میزانی که به آموزه‌های خویش پای‌بندند و به حفظ مرزها و محدوده‌های جداکننده خویش حساسند، با فرآیندهای همانندسازی و یکسان‌سازی منتسب به این پدیده به مقابله بخواهند خواست؛ اما این مقاومت هیچ‌گاه به یک چالش فعال و همه‌جانبه با آن بدل نخواهد شد.

مهم‌ترین بحث‌ها از این میان، طبعاً به ادیانی مربوط می‌شود که با داعیه جهانی شناخته شده‌اند و پس از پشت سر گذاشتن یک تاریخ بلند و پُرفراز و نشیب، اکنون با پدیده‌ای مواجه گردیده‌اند که برای آن‌ها حکم شمشیر دو دم را دارد؛ یعنی هم فرصت‌هایی را پیش روی آنان نهاده و هم به نحو نگران‌کننده‌ای، آینده آن‌ها را مورد تهدید قرار داده است.

با این‌که شاخصه «قلمرویی مورد ادعا» تا این‌جا، کمک بسزایی به تفکیک وجوه مختلف بحث به ما کرده است، اما در بررسی نسبت میان جهانی‌شدن و ادیان جهانی، ما نیازمند وارد ساختن شاخص دیگری برای تفکیک و تفصیل بیش‌تر بحث هستیم. پدیده جهانی از هر حیث، جدی‌ترین مواجهات را با ادیان جهانی صاحب داعیه، شمولگرا و فعال خواهد داشت؛ لذا با این‌که جهانی بودن قلمرو یک دین، به تنهایی برای چالش برانگیز شدن مناسبات آن با روند کنونی جهانی‌سازی کافی است، اما مهم‌تر از آن، خصلت اندماچی، فعالگرا و ایدئولوژیک برخی از ادیان است که ماهیت این رابطه را تعیین می‌کند. به علاوه، ظرفیت‌های لازم برای تضمین بقا و سرزندگی یک آیین نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در این مسئله داراست. ما این خصوصیات و تأثیر آن بر مناسبات میان این دو پدیده را در ذیل بحث جهانی‌شدن و اسلام که ویژگی‌های کاملی از یک دین جهانی شمولگرای فعال در عرصه‌های عمومی حیات بشری از

خود آشکار ساخته است،^(۱) دنبال می‌کنیم.

اسلام و پدیده جهانی

مسیحیت و بودیسم از آن حیث که دعاوی جهانی دارند،^(۲) هرکدام به نوعی از پدیده جهانیّت و فرآیند جهانی شدن متأثر شده و بعضاً به واکنش‌هایی در برابر آن وادار گردیده‌اند؛ اما از آن جهت که اساساً نگاهی مثبت و رویکردی فعال نسبت به دنیا ندارند و نقش مستقیم و کنشگرانه‌ای برای خویش در عرصه اجتماعی قائل نیستند، چندان مناقشه‌ای را بر نمی‌انگیزند.^(۳) به‌علاوه، همراه و سازگار شدن این دو دین جهانی با «فرآیندهای عرفی شدن» که آن‌ها را به درون فرد، به انزوای معابد و حصار مقدسات ماورایی عقب رانده و عرصه عمومی حیات اجتماعی را از مداخلات آن‌ها رها ساخته است، باعث گردیده تا نقاط مواجهه و

۱- دربارهٔ خصلت اندماجی و شمولگرایی اسلام، نگاه کنید به:

- لوییس، ب. "زبان سیاسی اسلام" (صص. ۶۷، ۷۶)؛

- نصر، ح. *جوان مسلمان و دنیای متجدد* (ص. ۲۲۹)؛

- Gelner, E. "A Pendulum Swing Theory of Islam" ;

- Turner, B. S. *Religion & Social Theory* (p. 20).

- Lewis, B. *Islam & West* (pp. 136, 184-9).

۲- مانویت نیز برحسب دعاوی و سرگذشت تاریخی‌اش، یکی از ادیان جهانی محسوب می‌شود؛ اما به دلیل ناچیزبودن پیروان آن در سطح جهان، از شمول توجه ما در این بحث بیرون خواهد ماند.

۳- دربارهٔ رویکرد تجزی‌گرا و دنیاگریز این ادیان، نگاه کنید به:

- لوییس، ب. "زبان سیاسی اسلام" (صص. ۶۷، ۷۶)؛

- نصر، ح. *معارف اسلامی در جهان معاصر* (صص. ۲۴۱-۲۴۲)؛

- ترنر، ب. *ماکس وبر و اسلام* (ص. ۱۹۵)؛

- Robertson, R. "Church - State Relations in Comparative Perspective" ;

- Woodhead, L. & Heelas, P. *Religion in Modern Time* (pp. 27, 33-40)؛

- Lewis, B. *Islam & West* (pp. 136, 184-9).

نقاش آن‌ها با پدیده جهانی به حداقل خود برسد. با کامل شدن این تأثیرات و قبول حاشیه‌نشینی، انگیزه‌های تبلیغ‌گرایی نیز در این قبیل ادیان رو به افول نهاده است؛ خصوصاً آن‌جا که به جای ادیان تاریخی و سنتی، با ایدئولوژی‌های عرفی و شبه‌دین‌های مدرن مواجه بوده‌اند. به‌علاوه حساب مسیحیت در این میان، به رغم داشتن خصلت «دینی» و داعیه «جهانی»، با روند کنونی جهانی‌شدن جداست؛ زیرا به هر صورت، از بسط هژمونی غرب مسیحی بر دیگر مناطق جهان، منتفع شده و می‌شود؛ هرچند اندویدوآلیسم، ماتریالیسم و سکولاریسم نهفته در پس این پدیده، آن‌ها را نیز تا حدی نگران کرده است.

هندویسم، آیین زردشت، یهودیت و کنفوسیائیسیم اگر چه مانند دو دین سابق‌الذکر، بی‌اعتنا به امور دنیا و اجتماع نیستند و با تفاوت‌هایی از هم، نسبت به فشارهای بیرونی برای درهم شکستن مقاومت‌های آموزه‌ای و تأثیرگذاری بر پیروانشان واکنش نشان می‌دهند، اما به دلیل خصلت منی و قومی‌شان، به اندازه ادیان جهانی اشمالی‌فعال‌گرا، با وجوه مختلف پدیده جهانی درگیر نشده و نخواهند شد.

در حالی که تبلیغ‌گرایی، صورت فعال، پویا و تهاجمی به دین جهانی می‌بخشد، محدودیت‌پذیری محلی، ملی و قومی، ادیان را از فعالیت‌های تبشیری و تلاش برای گسترش قلمرو و افزایش پیروان باز می‌دارد. بی‌رغبتی در این کار به هر دلیل، یک آیین را به تدریج دچار رخوت، انفعال و انزوا می‌سازد؛ ضمن این‌که همواره هاله‌ای از پنهان‌کاری و بدگمانی در اطراف آن پدید می‌آورد. امروزه که حیات اجتماعی مدرن، حصارهای بسته گتوهای خودبسنده را در هم شکسته، پیروان ادیان غیرتبلیغی بیش از دیگران در معرض تغییر کیش و ترک آیین‌اند؛ در حالی که سازوکار تبلیغ به منظور حفظ پیروان و جذب دیگران به آیین تازه، صلابت ادیان تبلیغی را در برابر امواج عرفی‌کننده بیش‌تر می‌سازد.

با این‌که هر دو وجه محتمل «تهدید» و «فرصت» در مواجهه با این پدیده، کمابیش برای همه ادیان وجود دارد، اما با توجه به نکات فوق‌الذکر، به نظر می‌رسد پیچیده‌ترین حالت و

متراکم‌ترین تأثیرات متبادله، در مناسبات میان این پدیده با اسلام ظاهر گردد. خصلت جهانی، اشمالی و فعال‌گرایی اسلام، با تجدید حیات دوباره آن در ادوار اخیر، انرژی متراکم و ظرفیت فراوانی در بین پیروان آن ایجاد کرده و انتظارات گسترده‌ای را در اطراف آن پدید آورده که در کم‌تر آیینی از ادیان زنده دنیا سراغ می‌رود. ما این مناسبات و صورت‌های مختلف تهدید و فرصت را در نسبتی که اسلام با هر یک از مقولات و مفاهیم چهارگانه جهانی می‌تواند داشته باشد، جداگانه بررسی می‌نماییم.

۱- اسلام و «جهانیت»

با این که اسلام از جمله ادیان فعال و صاحب داعیه در عرصه اجتماعی است و وجود همین خصال، باعث شده است تا در سرگذشت تاریخی سرزمین‌های اسلامی، الگوهای خاصی متفاوت از دیگران به منصفه ظهور برسد، مع الوصف این شرایط مانع از انعطاف و انطباق‌پذیری این آیین با بسترهای اجتماعی مختلف و شرایط تاریخی متفاوت نبوده است. با نظر به همین تنوعات پدیدآمده از تجلیات اسلام در بسترهای اجتماعی متفاوت است که برخی نواندیشان از آن به وجود «اسلامات» یاد کرده‌اند (آرکون، ۱۹۹۶: ۵۱). اصل اساسی و ویژگی ضروری برای آیینی که داعیه جهانی و جاودانگی دارد، در همین توانایی تطابق‌پذیری نهفته است. ظرفیت تطابق‌پذیری اسلام را به‌جز از طریق بررسی‌های تاریخی و استقرایی، از مذاقه در برخی خصوصیات آموزه‌های آن نیز می‌توان احراز کرد،^(۱) هر چند ممکن است مسلمانان از تمامی این ظرفیت به‌درستی استفاده نکرده باشند و خود را در حصارهای بسته تقلید و تحجر محبوس ساخته باشند.

«جهانیت» برای آیینی که توانسته است تاریخ چهارده قرن نشو و نما در جوامع مختلف را

۱- برای تفصیل درباره ظرفیت‌های تطابق‌پذیری اسلام، نگاه کنید به: شجاعی‌زند، ع. ر. عرفی شدن در تجربه مسیحی و اسلامی، ص. ۵۵.

با کامیابی‌های نسبی پشت سرگذارد و سرزنده‌تر و پویاتر از گذشته در عرصه جهانی حضور پیدا کند، پدیده غریب و نگران‌کننده‌ای به شمار نمی‌رود. این پدیده برای آیین جهانی اسلام با توانایی زائدالوصفش در انطباق و همراهی با اقتضائات بیرونی، بیش از آن که تهدیدکننده باشد، فرصت‌ساز است. اگر در این تجربه، احتمال تهدیدی وجود داشته باشد، عمدتاً از کوتاهی و ضعف پیروان آن در درک درست شرایط و اقتضائات آن از یک‌سو و کشف ظرفیت‌های اسلام و به‌کارگیری درست و سنجیده آن از سوی دیگر برمی‌خیزد تا از نفس جهانیّت به مثابه یک واقعیت بیرونی. در مقابل، آنچه جهانیّت برای اسلام و مسلمانان به ارمغان می‌آورد، تماماً فرصت‌هایی است که پیش از این، کم‌تر برای مشتاقان حقایق دینی وجود داشته است. «جهانیّت»، از حیث جهانی‌کردن مسائل و چشم‌اندازها و از حیث گسترش‌بخشیدن به ارتباطات، امکانات شگرف و موقعیت بی‌نظیری در اختیار ادیان مبلغ از یک‌سو و جان‌های تشنه حقیقت از سوی دیگر قرار داده است که پیش از این حتی متصور هم نبود؛ لذا پدیده‌ای است که اگر درست شناخته و تحلیل شود و بضاعات و سازوکار آن به‌خوبی کشف گردد، از هر نظر برای اسلام و آینده آن مفید خواهد افتاد.

۲- اسلام و «جهانی شدن»

نظریات از آن حیث که نظریه هستند، لزوماً هیچ نسبتی با محتوای آموزه‌های ادیان ندارند؛ اما از حیث میزان ابتنا و استنادشان به حقایق و پیش‌بینی‌هایی که از روند قضایا به دست می‌دهند، می‌توانند پیروان ادیان را مطمئن یا برآشفته سازند. خود این مسئله به میزان فراوان، به اتقان نظری آموزه‌ها و جهت‌گیری‌های آن دین از یک‌سو و حقیقت‌جویی و عینیت‌گرایی پیروان آن از سوی دیگر وابسته است؛ پس تفاوت چندانی از این لحاظ، میان نظریه جهانی شدن و هر نظریه دیگری وجود ندارد. چالش و مقابله‌جویی محتمل در این میان، تماماً به پای‌بندی هر یک از طرفین معادله به حقایق عالم و به واقعیات عینی غیرقابل‌انکار و

تردیدناپذیر بستگی دارد.

گرچه زبان قرآن و آموزه‌های دینی با زبان امروزی تئوری‌ها متفاوت است، اما چندان با آن بیگانه و مغایر نیست که نتوان با معیارهای آن به ارزیابی کلی نظریات نشست. از بسیاری از آیات قرآن که بر حجیت عقل و برهان از یکسو و لزوم کسب شناخت و معرفت از علل حوادث و راز هستی از سوی دیگر تأکید شده است، چنین برمی‌آید که امر تفکر و تدبیر در پدیده‌های طبیعی و انسانی و اجتماعی و در امور الهی و هستی‌شناختی را به رسمیت شناخته و نظرکردن در آن‌ها به قصد نظریه‌پردازی را به شرط عدم خروج از جادهٔ انصاف و صداقت و برهان، مورد توصیه قرار داده است. لذا تا وقتی که مؤمنان از تأثیر عوامل آسیب‌رسان به شناخت و تحلیل صحیح در امان بمانند و نظریات مطرح در تبیین و تحلیل فرآیند جهانی شدن، حقیقت‌نما و اطمینان‌آور باشند، میان جهانی شدن به عنوان نظریه یا رهیافت، و اسلام به مثابهٔ یک دین، هیچ تعارض و چالشی به وقوع نخواهد پیوست. بدیهی است هر میزان عدول هر یک از طرفین از این مشخصات، به همان اندازه آتش نفاق و منازعه را تیزتر خواهد ساخت.

۳- اسلام و «جهانی سازی»

به نظر می‌رسد مهم‌ترین نقاط برخورد میان اسلام و پدیدهٔ جهانی، به خانه‌های (۱۵) و (۱۶) ماتریس مربوط شود؛ یعنی آن‌جا که این پدیده در قالب یک استراتژی یا ایدئولوژی و با جهت‌گیری‌هایی خاص ظاهر می‌شود. بدیهی است مطوّل‌ترین بحث ما در این نوشتار نیز به همین سرفصل مربوط است. این رودررویی نه از نقس استعداد راهبردی و مرامی پدیدهٔ جهانی، بلکه از سمت و سویی برمی‌خیزد که احیاناً در تعارض با جهت‌گیری‌های دین و مشخصاً اسلام، اتخاذ شده است. پدیدهٔ جهانی در این سطح، نه در حکم یک واقعیت محقق و نه یک فرآیند در حال شدن و نه یک نظریه دربارهٔ آن‌هاست؛ بلکه تماماً ماهیت یک راهبرد

اراده شده و هدفمند را دارد که بیش از هر چیز از ذخایر ایدئولوژیک خویش ارتزاق نموده و بر مبانی عقیدتی خاصی، ولو به شکل پنهان تکیه کرده است.

روند کنونی «جهانی شدن» که به علت نقش آفرینی پُررنگ عناصر فعال در جهت‌دهی به آن، عنوانِ گویاترِ «جهانی سازی» را یافته است، هم‌اینک در راستایی قرار گرفته که به حسب برخی پیش‌بینی‌ها از آینده آن، به شدت نگرانی آور می‌نماید و به همان میزان، مخالفت‌هایی را در برابر خود پدید آورده است. ما در ذیل برخی از این جهت‌گیری‌های تأثیرگذار بر روندهای محتمل جهانی شدن را که برخی از ارزش‌های دینی را به چالش کشانده است، مورد بررسی اجمالی قرار می‌دهیم.

هویت یابی / بی‌هویتی: به میزانی که جهانی شدن به هویت، وفاداری و تعلق به جمع ضربه می‌زند، به دین نیز آسیب می‌رساند (3 - 22 : Esposito & Watson, 2000). بی‌هویتی و غریبگی دو پی‌آمد گریزناپذیر روند کنونی جهانی سازی است که به پدیده بی‌نامی که از معیارات شهرهای مدرن است،^(۱) افزوده گردیده است. شکسته شدن حصارهای جوامع و فرهنگ‌های کهن و رواج نوعی سیالیت فرهنگی و از هم‌گسیختگی اجتماعی، عامل مؤثری در بروز پدیده‌هایی چون بی‌هویتی، بی‌نامی و بیگانگی بوده است.^(۲) این وضعیت در عصر جهانی، از طریق افزایش جابه‌جایی‌های مکانی و جدافتادگی از مؤلید مانوس، همجواری و

۱- از مشخصات شهرهای مدرن، بی‌نامی و گمنامی است که ضربه مهلکی به روابط انسانی وارد آورده است. در کلان‌شهرهای مدرن، درحالی که اطلاعات و سوابق شهروندان در پست انواع کارت‌های ملی و پرسنلی و اعتباری و بهداشتی و غیره، از نظر هم‌شهریان و حتی دوستان و نزدیکانِ شخص، پنهان می‌ماند، برای پروکراسی و دستگاه‌های کنترلی نظم حاکم، کاملاً مکشوف و برملاست. برخلاف تصور رایج، عرصه خصوصی زندگی افراد در دنیای جدید و آینده، با تمام گمنامی‌شان به مراتب بیش از یافت‌های سنتی، مورد تعرض و مداخله قرار می‌گیرد و به دلیل افزایش غریبگی، احساس ناامنی بیش‌تری در آن‌ها پدید آورده و خواهد آورد.

۲- رابرتسون از چیزی به نام بی‌خانمان (*homelessness*) به عنوان محصول روان‌شناختی مدرنیته نام برده است که کمابیش فحواپی نظیر ماهایم فوق را دارد. نگاه کنید به: رابرتسون، ر. **جهانی شدن** (ص. ۳۲۵).

تقاطع فرهنگی و انبوهی اطلاعات، شتاب و کثرت تحولات و بالاخره رواج فرهنگ‌های خلق‌الساعه، خرده‌فرهنگ‌های لحظه‌ای و هویت‌های مسخ‌شده (collagic) بر اثر حاکمیت پیدا کردن امواج رسانه‌ای، بیش از پیش تشدید گردیده و خواهد گردید. رنگ‌باختن تدریجی هویت‌ها را به‌علاوه در فشار موجود برای یکسان‌سازی (لاتوشه، ۱۳۷۹: ۲۰) و بالا رفتن هزینه متفاوت بودن می‌توان جست.

نظریه رابرتسون درباره «عمومیت یافتن خاص‌گرایی» و ترغیب شدن جهانی هویت‌های خاص و همچنین تأملاتی که در باب ظهور «نوستالژی خودخواسته» در دهه‌های اخیر داشته است، تماماً تلاش‌هایی است برای نفی انتساب مسئله هویت‌زدایی به فرآیند جهانی شدن (رابرتسون، ۱۳۸۰: ۲۷۱-۲۷۳، ۳۲۷-۳۲۸).^(۱) او می‌گوید، جهانی شدن، متضمن گسترش انتظارات مربوط به هویت است و همپای خودآگاهی‌های تمدنی، قومی، ملی، محلی و فردی، در حال رشد است (همان‌جا: ۷۱). سامان ملی جوامع، به موازات سامان جامعه جهانی، به رشد خود ادامه می‌دهد و بالطبع عناصر فرهنگی و ایدئولوژیک هویت‌بخش خود را که پیش‌انگاره‌های متفاوتی در تعریف از جهان دارند، همچنان حفظ می‌کند (همان‌جا: ۵۲-۵۳). ادعای نظریه پردازانی مثل او که بر تقویت و تحکیم هویت‌ها در فرآیند جهانی شدن تأکید نموده‌اند، هنوز هیچ شاهد و مؤیدی در واقعیات جاری جهانی پیدا نکرده است و اگر به قصد تلطیف واقعه و کاهش نگرانی‌های ناشی از آن، مطرح نشده باشد، بلاشک برخاسته از نوعی خوش‌باوری یا بی‌خبری از احوال مردمان سرزمین‌های دیگر است.^(۲) آن‌چه در شرف وقوع است، محو هویت‌های مستقل و زندگی و سلوک بر اساس آن است؛ حتی اگر تکنولوژی

۱- جوهر اصلی نظریه رابرتسون درباره جهانی شدن، «عمومیت‌بخشی به خاص‌گرایی» و «خصوصیت‌بخشی به عام‌گرایی» به‌نحو توأمان است. نگاه کنید به: جهانی شدن، فصل ششم. گیدنز نیز معتقد است که جهانی شدن، ما را محلی‌تر و فردی‌تر می‌سازد. نگاه کنید به: گیدنز، آ. جهان رها شده، ص. ۳۳.

۲- تأکید رابرتسون بر این نظریه را به حساب مخالفت او با روند جاری جهانی‌سازی که در صدد محو یا به حاشیه‌رانی هرگونه خاص‌گرایی است نیز می‌توان گذاشت.

ارتباطی جدید به شما اجازه دهد تا این هویت‌ها را بشناسید و در قالب فولکلور و خاطرات شیرین گذشته حفظ نمایید.

همبستگی گمن‌شافتی / همبستگی گزل‌شافتی: به‌راستی معلوم نیست که آحاد بشر در فرآیند گشوده‌شدنِ مرزهای ملی و فشرده‌شدنِ زیست‌بوم جهانی، چه مسیر و سرنوشتی را پیش رو خواهند داشت و از این گسستنِ پیوندهای سنتی و شکستنِ شالوده‌های هنجاری و گذر از ساخت‌های ملی و محلی به امید دست‌یابی به صورت‌های برتر و والاتر ادغام اجتماعی، چه طُرْفی خواهند بست و چگونه سر به سلامت خواهند برد. محور «دولت - ملت»‌ها که خود از طریق غلبه بر ساخت‌های مادون و مافوق، یعنی ساخت قبایلی و ساخت امپراتوری پدید آمد، نویدبخش ظهور کدام سازه اجتماعی بدیع و بدیل است؟ عامل وحدت و ادغام اجتماعی در این ساختار جدید که بعضاً با عنوان «جامعه جهانی» از آن یاد می‌شود، چیست؟ آیا شرایط جدید، برداشت و تلقی جدیدی را از وحدت و انسجام اجتماعی با خود خواهند آورد یا ضرورت وجودی همان را هم منتفی خواهد ساخت؟ آنچه مسلم گرفته شده و در نظریات خوش‌بینانه دربارهٔ این فرآیند نیز به کرات عنوان شده است، این مدعاست که در ساخت اجتماعی آینده، آزادی عمل افراد افزایش می‌یابد و نقش «کنشگران اجتماعی» در سنتز agent - structure افزون و غالب خواهد گردید. اما پرسش این‌جاست که اساساً کسب استقلال و آزادی عمل مطلق شخص در شکل‌دادن به زندگی فردی تا چه حد ممکن و چقدر مفید و نویدبخش است؟ آیا دنیای جهانی شدهٔ آینده قادر خواهد بود بشر به‌غایت متفرد را به چنان خودکفایی و اعتماد به نفسی برساند که بتواند به تنهایی و بالاستقلال، همه چیز را خود، تجربه و تجزیه و تحلیل و انتخاب نماید یا این نوید، یک توهم بزرگ، بیش نیست؟ آیا زیستن در چنین برهوتی از فردیت و تنهایی (گیدنز، ۱۳۷۹: ۳۷) اساساً انسانی و لذت‌بخش است؟ نیاز پیدا کردنِ مجددِ جوامع مدرن به برخی از عناصر گمن‌شافتی و وحدت‌بخش و پیشنهاد بدیل‌هایی چون «دین انسانیت»، «دین مدنی» و «شبه‌دین‌های مدرن» و حتی مفهوم

ناشناخته‌ای به نام «اخلاق مدنی جهانی» (global civil ethics)، نشان می‌دهد که با تخریب مبانی انسجام‌بخش جوامع، هیچ جایگزین معتبر و مؤثری برای آن وجود نداشته است. نه «نیازهای متقابل کارکردی» در همبستگی‌های ارگانیکی و نه «سازوکار دست پنهان» مبتنی بر جستجوی منافع شخصی و نه «الگوهای همسان‌ساز» سلیق مصرفی به هیچ وجه نتوانسته‌اند به تنهایی زمینه‌های حداقلی ادغام اجتماعی را حتی در سطح جوامع ملی فراهم آورند، چه رسد به جامعه جهانی. شاید به همین خاطر است که هابرماس از امکان سربرآوردن «ادغام اجتماعی جهانی» از طریق گسترش «هم‌پیوندی‌های اقتصادی» قطع امید کرده و حتی در امکان «جهانی‌شدن سیاست» به تبع «جهانی‌شدن اقتصاد» هم تردید روا داشته است (هابرماس، ۱۳۸۰: ۱۵۰، ۱۳۱).

جهانی‌شدن فرهنگ / جهانی‌شدن اقتصاد: آن عاملی که جهانی‌شدن را به واقعیتی محرز و سرنوشتی محتوم بدل ساخته است، وجه اقتصادی و تکنولوژیک آن است^(۱) و آن چیزی که همگان را وادار کرده تا در روزگار رهایی بشر از بندهای تاریخی، به این موجبیت جدید، تن بسپارد، قدرت و غلبه شگرف آن‌ها بر دیگر عرصه‌های حیات است. با این که جهانی‌شدن، بدون راهیابی به حوزه سیاست و اجتماع و فرهنگ و تحکیم موقعیت خود در این عرصه‌ها، یک پدیده نامتمام یا وضعیتی لرزان و عودت‌پذیر می‌نماید، مع‌الوصف به مدد نقش بارز و تحمیلگر اقتصاد و تکنولوژی در دنیای جدید، توانسته است قلمروهای دیگر زندگی بشر را نیز متأثر سازد و به تبعیت وادارد. هرچه جهانی‌شدن از حوزه‌های سخت‌افزاری تر اقتصاد و تکنولوژی به سمت عرصه‌های نرم‌افزاری تر سیاست و فرهنگ میل کند، صبغه ایدئولوژیک و

۱- لائوشه گفته است که «تکنولوژی» و «اقتصاد»، قلب تمدن غربی است. مدرنیته با فرهنگ، میانه‌ای ندارد و عمدتاً ناقضان آن، مثل پست‌مدرن‌ها و سنت‌گرایان بوده‌اند که به مقوله فرهنگ توجه نشان داده‌اند. نگاه کنید به: لائوشه، س. **غربی‌سازی جهان** (صص. ۷۶، ۹۵). در ضمن باید توجه داشت که غرب فرهنگش را نه از طریق برتری‌های ذاتی آن، بلکه از طریق توسعه‌طلبی‌های استعماری و نواستعماری و سیطره اقتصادی و تکنولوژیک بر جهان گسترش داده است.

گرایش‌مند آن، افزون‌تر می‌گردد. رابرتسون و لاتوشه با درک درستی از تفاوت‌های مهم جهانی‌شدن اقتصاد و فرهنگ، هرکدام، پاسخ متفاوتی به این مسئله داده‌اند. اولی با پذیرفتن اجتناب‌ناپذیری این فرآیند، خوش‌بینانه معتقد است که یکپارچه‌سازی جهانی هیچ‌گاه متعرض فرهنگ‌های مستقل ملی و محلی نمی‌شود، بلکه به احیا و تقویت آن‌ها مدد می‌رساند و دومی مدعی است که فرهنگ در فرآیند جهانی‌شدن، یک بخش تابع است و تحت تأثیر استلزامات تکنولوژیک و مقتضیات اقتصادی سبک زندگی شکل می‌گیرد و لذا قدرت یکسان‌ساز این فرآیند و تحمیل قواعد بازار بر مناسبات فرهنگی و اجتماعی، به تدریج تنوعات فرهنگی را از میان برداشته، آن را به مقوله‌نم‌چندان جدی اوقات فراغت و دلمشغولی‌های فولکلوریک بدل می‌سازد. او با همین برداشت است که تمدن و فرهنگ را از هم جدا ساخته و آن‌ها را در تخالف با یکدیگر قرار داده است و می‌گوید، تمدن برخلاف فرهنگ، یک پدیده جهان‌گراست (لاتوشه، ۱۳۷۹: ۶۶-۶۷).

توسعه‌یافتگی / توسعه‌نیافتگی: نظریه‌پردازان «وابستگی» طی سال‌ها بر ارتباط میان توسعه‌یافتگی در یک بخش از جهان با توسعه‌نیافتگی در بخش‌های دیگر جهان تأکید کردند و شواهد اجتماعی - تاریخی فراوانی هم در اثبات مدعای خویش عرضه داشتند؛ لیکن در غوغای حاکم بر دوران جنگ سرد و حاکمیت انگاره دوقطبی، صدای آن‌ها چندان پژواکی پیدا نکرد و در حد یک تحلیل و استنباط ایدئولوژیک، صرفاً مورد ارزیابی و نقد بیرونی قرار گرفت. اما روند تحولات بعدی، خصوصاً پس از زوال انگاره‌های دوقطبی و فرونشستن غبار منازعات سیاسی و ایدئولوژیک میان جهان یک و دو، نشان داد که این بخش از مدعای ایشان در باب جهان سوم و علل توسعه‌نیافتگی آنان تا چه حد تبیین‌کننده و مصاب بوده است. روند منتهی به کوچک و فشرده‌تر شدن جهان و آشکارتر گردیدن روابط پنهان میان پدیده‌های جهانی، اینک شواهد روشن‌تری از این واقعه را نمایان ساخته است. لاتوشه این مسئله کهن را با تعبیر جدیدتری در ذیل بحث‌های جهانی‌شدن چنین بیان کرده است (همان‌جا: ۱۰۴ - ۱۰۶):

- توسعه همانند امپریالیسم، زیاده‌طلب و انحصارگراست. بدین معنا که تحمل رقیب و همتا در جوار خویش را ندارد.
- هر بخش و جزء توسعه‌یافته در کنار خویش، بخش‌ها و اجزای توسعه‌نیافته‌ای در درون مرزهای ملی و در سطح جهانی پدید می‌آورد.
- مدل توسعه غربی به خصوصت‌های عمومی دامن‌می‌زند و نظم و سامان اجتماعی را از مناسبات درون و میان جوامع محو می‌سازد.
- توسعه برای دیرآمدگان، خواب موهوم است؛ از این پس، هیچ کشوری با انگوی توسعه غربی، به سطحی که آنان رسیده‌اند، دست پیدا نخواهد کرد.
- توسعه غربی، پدیده‌ای خنثی به لحاظ فرهنگی یا فاقد توانایی در ایجاد فرهنگ متناسب خود نیست.

دموکراسی جهانی / تمرکز فزاینده قدرت: بسط دموکراسی (democratization) که امروزه از راهبردهای محوری غرب در برخی از نقاط جهان است و انرژی و سرمایه‌ی هنگفتی هم صرف آن می‌گردد، دچار یک وضعیت پارادوکسیکال است. یعنی با وجودی که از آن به عنوان یک آموزه جهانی یاد می‌شود، اما برای همه جوامع و دولت‌ها توصیه نمی‌گردد. به علاوه حساب دموکراسی درونی مثل را از مناسبات میان مثل جدا می‌سازد. مبلغان دموکراسی و پیامبران جهانی سازی، در یک برخورد دوگانه، با هرگونه درخواست دموکراسی در کشورهایی که در رأس آن‌ها دولت‌های نالایق اما وابسته به غرب قرار دارند، به مقابله برمی‌خیزند و در ساختار جهانی، تمام قواعد دموکراسی، از جمله حقوق برابر و فراهم آوردن فرصت چانه‌زنی و امکان انتخاب را از کشورهای دیگر سلب می‌نمایند. روند کنونی جهانی با تمهیداتی از این دست، به سمت یکجانبه‌گرایی و متمرکز ساختن هر چه بیش‌تر قدرت در یک سو و سلب اختیار و امکانات از بخش‌های دیگر عالم است. سمیر امین می‌گوید: «آیا کشورهای قدرتمند جهان حاضرند که در فرآیند جهانی سازی، از قدرت انحصاری خود بر پنج منبع مهم جهانی یعنی

«کنترل برگردش سرمایه»، «کنترل تکنولوژیک»، «کنترل بر منابع طبیعی»، «کنترل رسانه‌ای و ارتباطی» و «کنترل بر تسلیحات کشتار جمعی» دست بردارند؟» (امین، ۱۳۸۰: ۶۶) با این که غرب و مشخصاً آمریکا تلاش دارند تا از طریق دراختیارگرفتنِ سرخِ تحولات جهانی، همگان را به مسیری که خود از آن رفته‌اند، بکشانند؛ اما انحصارگرایی نهفته در سرشت آن‌ها، مانع از آن بوده است که سهم دیگران از مواهب و دستاوردهای پیوستن به این فرآیند را به نحو کامل به رسمیت شناخته و بپردازند. پیوستگان به این فرآیند، مجازند بازی را یاد بگیرند و حتی به بازی بپردازند، اما تنها حق دارند که بازنده آن باشند. این حقیقتی است که حتی نظریه‌پردازان متمایل به غرب و خوش‌بین به این فرآیند نیز به نحوی بدان اذعان کرده‌اند.^(۱) ساختار جهانی برآمده از چنین فرآیند اداره‌شده، همانند تصور انداموارهٔ افلاطونی است که در آن تنها یک رأس وجود دارد و بقیهٔ اعضاء، طی یک رابطهٔ سلسله مراتبی در ظلّ و ذیل آن قرار می‌گیرند؛ با این تفاوت که در آن جا «حاکمان حکیم»، رهبری این قافله را در دست داشتند و در این جا صاحبان ثروت و قدرت. این روند، حتی با تلقی پوپر، یکی از راسخ‌ترین مدافعین الگوی برتر غرب، تنافر دارد. او می‌گوید که شرط متمرکز بودن تماس و تبادل فرهنگی بین جوامع، موضع برابر داشتن آن‌هاست؛ چراکه در غیر این صورت، امکان برخورد نقادانه میان آن‌ها برای دستیابی به وضعیت‌های برتر زائل شود (پوپر، ۱۳۷۹: ۱۱۵).

ترهای دولت‌زدایی که بعضاً با ژست‌های انسان‌دوستانه و حقوق بشری و با شعار آزادسازی فرد از هم‌مونی جامعه، ایدئولوژی و دولت مطرح می‌شود (گیدنز، ۱۳۷۹: ۳۲-۴۰) نیز به نوعی در خدمت از میان برداشتن هرگونه مانع و سلب امکان هرگونه مخالفت با چنین ساختارهایی است که ایدهٔ طبقاتی افلاطونی در برابر آن بسیار مترقی می‌نماید. به راستی نظامی که حقوق

۱- نگاه کنید به: گیدنز، آ. جهان رهاشده، ص. ۴۰ و همچنین به: هابرماس. ی. جهانی شدن و آیندهٔ دموکراسی، ص. ۱۱۳. کی سینجر نیز اذعان می‌کند که جهانی شدن تنها واژهٔ دیگری است برای سلطهٔ ایالات متحده بر جهان. نگاه کنید به: امین، س. "اقتصاد سیاسی قرن بیستم"، ص. ۶۶.

برابر دولت - ملت‌ها را در ساختار جهانی به رسمیت نمی‌شناسد، تا چه حد در دفاع از دموکراسی و حقوق فردی مردم صادق است و پس از محو^(۱) یا حداقلی ساختن دولت‌ها و منفصل کردن افراد از پشتوانه‌های اجتماعی، فرهنگی و ایدئولوژیکشان، حتی برای آن‌ها قائل خواهد شد؟ کوچک‌شدن دولت و تضعیف اقتدار آنان خصوصاً در کشورهای جهان سوم، لزوماً به افزایش قدرت مردم این جوامع منتهی نشده است؛ بلکه این خلأ را معمولاً قدرت‌های آشکار و پنهان جهانی پُر کرده‌اند.

برابری فرصت‌ها / برابری شرایط: بسیار گفته شده که جهانی‌شدن، فرآیندی است رو به جلو و مترقیانه؛ زیرا میزان دسترسی افراد به فرصت‌ها را افزایش داده و فواصل و نابرابری‌های موجود میان طبقات مختلف اجتماعی و انسان‌های جهانی شده را به میزان زیادی کاهش می‌دهد.^(۲) رشد ساخت‌های طبقاتی متصلب، اساساً در درون جوامع سنتی بسته، صورت می‌گیرد و توسط دولت‌های مستبد، تقویت و حراست می‌شود. با فروریختن مرزهای بسته جوامع سنتی و تضعیف موقعیت دولت‌های مطلق و تمام‌گرا، مناسبات طبقاتی و فواصل و شکاف‌های اجتماعی موجود در این ساخت‌ها نیز از میان خواهد رفت و شهروند جهانی آزاد که بیش از هر چیز، مرهون تلاش و شایستگی‌ها و نه تخته‌بند شرایط اجتماعی خویش است، متولد خواهد شد. پدیده شوم عقب‌ماندگی نیز که تاکنون صفت محتوم و غیر قابل نزع کشورهای جهان سوم بود، به تدریج موجب قاطع خویش را برای افراد ساکن در این نوع جوامع از دست خواهد داد؛ چرا که با رسوخ امواج جهانی به درون مرزها و درهم‌شکستن جبرهای اجتماعی - تاریخی حاکم بر سرنوشت مردم این جوامع، فرصت‌های فوق‌العاده‌ای

۱- پوپر معتقد است که دولت، «بد ضروری» است و محور کامل آن اساساً متصور نیست. نگاه کنبد به: مارکوزه، ه- و کارل پوپر، **انقلاب یا اصلاح**، ص. ۵۳.

۲- گیدیز جهانی‌شدن را واجد منافع فراوانی می‌داند و مدعی است این تصور که جهانی‌شدن باعث افزایش نابرابری‌ها می‌شود، اشتباه است. نگاه کنبد به: گیدیز، آ. **جهان رها شده**، ص. ۴۱.

برای «رشد فردی» فراهم می‌آید که پیش از این تنها از طریق توسعه همه‌جانبه اجتماعی میسر بود. اگر تاکنون تنها برای آحاد جوامع پیشرفته که در ساخت‌های اجتماعی باز و سالم می‌زیند، فضای رشد و پیشرفت فراهم بوده است؛ از این پس، همین فرصت و فضا برای تمامی ساکنین زمین، صرف نظر از بستر اجتماعی و موقع جغرافیایی آن‌ها فراهم خواهد شد.

به نظر می‌رسد که در ارائه این تصویرِ کارسازی‌شده، چیزی بیش از خوش‌بینی، تا حد ساده‌لوحی و ساده‌انگاریِ مفرط در باب مسائل بسیار پیچیده جهانی مطرح است. اگر حتی بپذیریم که ساختار جهانی به سویی است که امکان بروز بیش‌تری برای قابلیت‌های فردی فراهم می‌آورد، آیا می‌توان اطمینان پیدا کرد که پیش‌افتادگی و برتری‌ها نیز از این پس، تابع قابلیت‌ها و تلاش‌ها خواهد بود؟ آیا وجود فرصت‌های برابر به معنای بالقوه آن، مبنی وجود برابری در شرایط و امکانات بالفعل نیز هست؟ آیا همپای افزایش میزان دسترسی و فراوانی اطلاعات، قدرت انتخاب و گزینشگری انسان‌ها نیز تقویت پیدا کرده و یا می‌کند؟ آیا در «میزان دسترسی» و «ارزش اطلاعات» در دسترس، هیچگونه تبعیض و ترتبی وجود ندارد و یا پدید نخواهد آمد؟ آیا پُربهادادن به برابردن بیش‌تر فرصت‌ها، در حالی که هیچ عزم و اراده‌ای برای برابرساختن شرایط مشارکین در این مسابقه وجود ندارد، چیزی بیش از یک دام بزرگ برای شناسایی و ربودن و به خدمت‌گرفتنِ نخبگان جوامع جهان‌سومی است؟ هنوز هیچ مدافعه‌گر نظام جهانی (appologist of the world system) نتوانسته است نشان دهد که چگونه و با چه ساز و کاری این فوآئند قادر خواهد بود ساختار نابرابر حاکم بر مناسبات درونی و بینابینی جوامع را دگرگون ساخته و فرصت‌های برابری در مقابل کودکان تازه‌متولدشده شمالی و جنوبی، غربی و شرقی و مرکزی و پیرامونی عالم قرار دهد. لا‌توشه با بدبینی می‌گوید که نه؛ فرصت‌ها در عین برابری، همچنان بر حسب دارایی، یعنی بر پایه شرایط نابرابر، تقسیم خواهند شد و تهیدستان در ساخت جهانی آینده، همچون ساخت‌های ملی و محلی پیشین، فاقد هرگونه حق شهروندی هم‌تراز خواهند ماند (لا‌توشه، ۱۳۷۹: ۱۰۹).

بازار / نابازار: جهانی شدن قادر است که بازارهای بسته و غیر رقابتی و البته ناکارآمد و متفرق را که تنها تضمین‌کننده منافع اقلیت کارگزار به زیان اکثریت ناگیر مصرف‌کننده است، به سوی تشکیل بازارهای جهانی رقابتی متحول سازد. در این بازار جهانی که به عرضه کالاهای فکری، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی می‌پردازد، امکان دسترسی و خرید برابر (equal access) برای همگان وجود دارد و طبعاً به دلیل رقابتی بودن، منافع تولیدشده در آن، به عادلانه‌ترین نحو ممکن میان همگان توزیع می‌گردد. پرسش این جاست که اندیشه و اراده‌ای که نوید تحقق چنین بازاری را می‌دهد، آیا تجربه قابل ارائه و پایداری از آن را سراغ دارد و می‌تواند نشان دهد؟ آیا لیبرالیسم اقتصادی طی تجربه سه چهار قرنۀ خویش توانسته است حتی یک نمونه بادوام از این الگو را در جوامع پیشرفته غربی به تحقق برساند؟ تجربه اقتصاد بازار در جوامع غربی نشان می‌دهد که ساختارهای غیر کنترلی لیبرال، استعداد آن‌را دارند که به سرعت به ضد خود بدل شوند؛ به طوری که حتی دولت‌های ژاندارم نیز نتوانند از غلبه پیدا کردن عناصر نابازار بر آن ممانعت نمایند. هنوز هیچ یک از نظریه‌پردازان لیبرال نتوانسته است پیش‌بینی‌های مارکس درباره شکل‌گیری انحصارات در درون جوامع سرمایه‌داری و ظهور امپریالیسم در مناسبات بیرونی آن را چه با شواهد عینی و چه با براهین نظری نقض کند. با این اوصاف، چه تضمینی برای رقابتی و آزاد و سالم ماندن بازارهای جهانی وجود دارد. به علاوه اگر غرب، در عرصه اقتصاد به دلیل منافع مترتب بر آن، رقابتی شدن نظام عرضه و تقاضا را تا حدی تحمل کرده و گردن نهاده است، اما آستانه تحملش در عرصه سیاست و فرهنگ به شدت پایین است و به خلاف ژست دموکرات منشانه‌اش، به هیچ وجه ظرفیت پذیرش و به رسمیت‌شناسی طرف‌های دیگر به مثابه رقبای سیاسی و فرهنگی را ندارد و در سطح جهانی، بیش‌تر از سیاست‌های کنترلی و بازارهای اداره‌شده حمایت می‌کند.

مسئولیت‌پذیری / مسئولیت‌گریزی: انتظار طبیعی آن است که همگام با جهانی شدن مسائل، سطح مسئولیت‌پذیری‌های جهانی نیز افزایش یابد؛ لیکن سیر حوادث گذشته نشان

می‌دهد که همواره نوعی تأخر و عقب‌افتادگی در میزان مسئولیت‌پذیری جهانی نسبت به مسائل جهانی وجود داشته است. شکل‌گیری برخی نهادهای بین‌المللی مثل جامعه ملل و سازمان ملل، بلافاصله پس از خاتمه دو جنگ بزرگ جهانی،^(۱) نه تنها واکنش و اقدام دیرآمدی نسبت به اتفاقات مهم جهانی بوده است؛ بلکه به علت تنگ‌نظری و منفعت‌جویی قدرت‌های بزرگ مسیطر بر آن، هیچ‌گاه نتوانست در حد و اندازه‌های واقعی جهانی ظاهر شود و مقبولیت، نفوذ و قدرت جهانی پیدا کند. مسئله «اداره جهانی»، به‌رغم بهبود نسبی کارایی و اعتبار نهادهای بین‌المللی، هنوز از جدی‌ترین خلأهای موجود بر سر راه جهانی‌شدن می‌باشد و تا وقتی که به‌طور جدی مورد بررسی قرار نگیرد و راه‌حل عملی مناسبی برای آن پیدا نشود، همچون یک مانع در مسیر این فرآیند عمل می‌کند.

بزرگ‌ترین موانع موجود بر سر راه «اداره جهانی»، اولاً از خوی زیاده‌طلب قدرت‌های استکباری کسه سهم انحصاری و ویژه‌ای از آن طلب می‌کنند، برمی‌خیزد و ثانیاً از مسئولیت‌ناپذیری طرف‌های دخیل و ذینفع در مسائل جهانی. به‌علاوه خصومت‌های ناشی از رقابت آشکار و پنهان میان راهبردها و ایدئولوژی‌های رقیب به منظور تأثیرگذاری بر مسیر و جهت فرآیند جهانی‌شدن و فضای تیره و تاریک ناشی از آن، هنوز اجازه نداده است تا عقلای قوم بر سر اصول و حداقل مشترکات مربوط به اداره جهانی به توافق و اجماع قاطعی برسند. به‌راستی اگر قرار شود که بر سر این اصول مشترک، نوعی توافق و اجماع حاصل شود، طرف غربی و آمریکایی تا چه حد حاضر به تنازل از مواضع یکجانبه و برتری‌طلبانه خویش و قبول «تکالیف متقابل جهانی» (global mutual obligations) و «وفاداری مشترک» (common

۱- جهانی‌بودن این اتفاقات، علی‌رغم عنوان شایع آن‌ها، محل تردید جدی است. این دو جنگ منشأ و اغراض کاملاً اروپایی داشته است؛ لیکن بخش‌های دیگر جهان را نیز بی‌آن که منافع، موضع و ظرفیتی در آن داشته باشند به آتش خویش گرفتار ساخت و از این حیث عنوان آن را «جهانی» نهاده‌اند. این مسئله در روند شکل‌گیری اولین نهادهای بین‌المللی نیز کاملاً صدق می‌کند.

loyalty است؟ به علاوه، متعلق وفاداری، چه چیزی می‌تواند باشد که خصلت مشترک و جهانی پیدا کند؟^(۱)

برخی دیگر از پی‌آمدهای محتمل از روند کنونی «جهانی‌سازی» که در پیش‌گویی‌های نظریه‌پردازان بدان اشاره شده است و می‌تواند موضوع چالش برخی از ادیان و مشخصاً اسلام نیز قرار گیرد، بدین قرار است:

فرد در برابر جمع / فرد در برابر نوع: با این که مخاطبان اصلی ادیان، افراد انسانی‌اند و در تمام احوال این فرد انسانی است که مسؤول تصمیمات و اعمال خویش است؛ مع‌الوصف ادیان، نه بر «فردیت» که بر «نوعیت» بشر تأکید کرده‌اند. رابرتسون نیز به درستی این دو معنا را از هم بازشناخته و لذا در چهار مفهوم اصلی بحث خویش دربارهٔ جهانی‌شدن، فرد را از نوع بشر تفکیک کرده است (رابرتسون، ۱۳۸۰: ۱۳۰). شاید یکی از دلایل اختلافات موجود در برداشت‌های عرفی و دینی از مسئله حقوق بشر، به همین نقطه تأکیدهای متفاوت بر «نوع بشر» یا «فرد انسانی» برمی‌گردد^(۲). تفاوت میان «نوع بشر» و «فرد انسانی» را از این بیان لاتوشه نیز می‌توان دریافت که می‌گوید: فردگرایی مفرط غربی به انسان اجازه می‌دهد تا فاقد مرزهای جامعه‌ای باشد؛ آزادساختن فرد از تحمیل جامعه و سنت، انسان را برای شرکت در مسابقهٔ جهانی زندگی آماده می‌سازد، هرچند همواره با پیروزی عدهٔ قلیلی بر بقیهٔ بشریت به پایان

۱- برخی، مثل رابرتسون و هابرماس، بشر و حقوق بشر را محور قابلی برای جلب اهتمام و وفاداری جهانی قلمداد کرده‌اند. البته هابرماس خود اذعان می‌کند که به علت عدم مشارکت گسترده و واقعی جهانی در تنظیم این منشور در سال ۱۹۴۶ و صغه و بار غربی جاری در مفهوم حقوق بشر و سوءاستفاده‌های ایدئولوژیک که تا کنون از آن شده است، امکان شکل‌گیری اجماع جهانی بر سر آن، محل تردید جدی است. برای تفصیل نگاه کنید به: رابرتسون، ر. **جهانی‌شدن** (ص. ۲۷۷) و همچنین به: هابرماس، ی. **جهانی‌شدن و آیندهٔ دموکراسی** (صص. ۱۵۷، ۱۷۲، ۱۷۶).

۲- مارکس، میان انسان به عنوان موجودی «نوعی» که در جامعهٔ سیاسی موضوعیت دارد با انسان به عنوان «فرد» که در جامعهٔ مدنی مطرح است، تفاوت فائل است و معتقد است که «حقوق بشر» برای انسان در موضع اخیر است که معنا پیدا می‌کند. برای تفصیل نگاه کنید به: مارکس، ک. **دربارهٔ مسئلهٔ یهود...** (صص. ۳۵-۳۹).

می‌رسد^(۱) (لاتوشه، ۱۳۷۹: ۶۹).

فردگرایی صوری در برابر فردیت انسانی: مهم‌ترین ایراد وارد بر الگوی توسعه مدرنیته، همین است که به رغم مساعدت‌هایش به بشر در رهایی از بندهای کهن، او را گرفتار تحمیل‌های جدیدی ساخته است که کم‌تر از جبرهای پیشین، ضدانسانی نیستند. غلبه یافتن مادیت بر دیگر ابعاد وجودی انسان، سیطره پیدا کردن ساختارهای پنهان با ظاهری مداراگر بر اراده و انتخاب و عمل فردی، وارد آوردن سخت‌ترین ضربات به آزاداندیشی و آزادی درونی به بهانه معطوف ساختن توجهات به آزادی‌های صوری و بیرونی، واداری انسان به مخاصمه‌جویی با هم‌نوعان به عنوان شرط بقا و بالاخره رسوخ نامحسوس به خصوصی‌ترین عرصه‌های زندگی شخصی و سلب امنیت و آرامش از بشر، تنها برخی از این جبرهای تحمیل‌گر دنیای جدید است.

نخبه‌گرایی و فراموش کردن عامه مردم: ویژگی و مختصات «فرصت‌های جدید» و شرایط رقابتی حاکم بر آن به گونه‌ایست که امکان بهره‌برداری عملی از آن را تنها برای اقلیت خاصی فراهم می‌آورد. ثروت، دانش، تخصص و فراغت، از جمله ملزومات ورود به عرصه جهانی است که هیچ‌گاه به فراوانی در دسترس توده‌های مردم قرار نداشته و بعد از این هم قرار نخواهد داشت؛ آن‌ها حداکثر قادرند تا مقام مصرف‌کنندگان خوش حساب کالاهای جهانی ارتقا پیدا کنند. جهانی شدن به این معنا را باید ادامه «تقسیم کار بین‌المللی» دانست که اینک به فراتر از حوزه اقتصاد تسری یافته و اجزای قسیمش، نه کشورها، بلکه احاد مردم در سراسر جهان هستند.

توجه به بیرون به بهای غفلت از درون: تا رسیدن به مرحله‌ای که مفهوم «درون» و «بیرون» به کلی از لغت‌نامه سیاسی و اجتماعی جهان محو شود، برهه بسیار طولانی‌ای وجود دارد که

۱- لاتوشه معتقد است که توسعه نیز مانند امپریالیسم، خصلت و خوی انحصارطلب دارد و به وضعیت جنگ همه علیه همه، حتی در درون جوامع، دامن می‌زند. نگاه کنید به: لاتوشه، س. غربی‌سازی جهان (ص. ۱۰۵).

در آن، جوامع تابع با تجاهل و تغافل از مسائل اصلی خویش، تمامی هم خویش را متوجه بیرون و تحولات جاری در آن می‌سازند و همچون یک نظاره‌گر بیگانه، به مسائل جامعه خویش از منظر و موضع بیرونی نظر می‌افکنند و اوضاع آن را در نسبت با روند بیرونی فضایا تحلیل می‌نمایند.

لطمه دیدن خودگردانی و دموکراسی: در برزخ انتقال به وضعیت کاملاً یکدست جهانی، (تصوری که شاید هیچ‌گاه به وقوع نپیوندد) تضعیف حاکمیت‌های ملی، جز آسیب‌رساندن به اختیار خودگردانی ملل و لطمه‌زدن به دموکراسی‌های نیم‌بند داخلی، هیچ ثمر دیگری برای کشورهای تابع ندارد. هابرماس می‌گوید: اگر مرزهای جغرافیایی کشورهای، بیش از این رخنه‌پذیر گردد، باید قبول کرد که بنیاد آزادی دموکراتیک، حکومت مردم بر خود، رضایت از حکومت و...، بیش از پیش مسئله دار خواهد شد. (هابرماس، ۱۳۸۰: ۹۵) او معتقد است که جهانی شدن، توان خودگردانی دموکراتیک در چارچوب جامعه ملی را به شدت تضعیف می‌کند. (همان‌جا: ۱۰۳)

اضمحلال خانواده: خصلت بارز جامعه‌شناسی کلاسیک، خصوصاً برای ساخت‌گرایان، چنین بوده است که «خانواده» را سلول (کوچک‌ترین جزء غیر قابل تجزیه) اجتماعی دانسته‌اند و به علاوه واحد تحلیل خویش را جامعه‌ای در اندازه‌های ملی قرار داده‌اند. در روند تحولات کلان موسوم به جهانی شدن، این اصول موضوعه نیز از سوی جامعه‌شناسان متأخر، مورد تردید جدی قرار گرفته است. مشهودات و پیش‌بینی‌های نظریه‌پردازان جدید، مؤید آن است که در دنیای جهانی شده آینده، «خانواده» و «جامعه ملی» به صورت و مفهومی که امروزه از آن داریم، وجود خارجی نخواهد داشت. آنچه بعد از این برای جامعه‌شناسان موضوعیت پیدا خواهد کرد، «فرد انسانی»، «تشکل‌های سیال»، «ناهم‌جواری مدنی» و «ساخت اجتماعی جهانی» است.

در ادبیات موجود پیرامون جهانی شدن، از جریان‌ات متفاوتی به عنوان مخالفان این فرآیند،

نام برده شده است؛ مثل سنت‌گرایان و رمانتیست‌ها، ملی‌گرایان استقلال‌طلب، فرهنگ‌گرایان پست‌مدرن، ایدئولوژیست‌های چپ و رادیکال، اقبال‌آوران دینی و بالاخره بنیادگرایان دینی. موضوع اصلی بحث، ما را وادار می‌سازد تا با غمض نظر از جبهه‌های مختلفی که در برابر این فرآیند گشوده شده است، بحث خویش را به چالش‌های محتمل میان دین و پدیده جهانی و از آن میان، به موضوع اسلام و جهانی‌سازی متمرکز نماییم. قبل از آن، ذکر این نکته نیز لازم است که افزایش «اقبال دینی» در دهه‌های اخیر و هم‌زمان با انتشار امواج جهانی‌سازی، علل و زمینه‌های مختلفی داشته است که از انفعال‌گرایی محض تا فعال‌گرایی حداکثری از یکدیگر قابل تفکیکند:

- اقبال به سنت‌های دینی به مثابه یک ابزار هویتی؛
- اقبال به معنویت دینی به عنوان واکنشی نسبت به دنیای سراسر مادی و مصرفی؛
- اقبال به سوی دین به عنوان مردمی‌ترین ایدئولوژی مقاومت و مبارزه؛
- اقبال به دین به منظور دست‌یابی به طرح‌هایی بدیل برای سبک زندگی و مدل

توسعه.

قوی‌ترین جریان دینی معارضة‌جو در مقابله با روندهای جاری جهانی‌سازی، به دین‌دارانی تعلق دارد که علاوه بر واکنش‌های انفعالی در برابر این امواج، انگیزه‌های فعال‌گرایانه مؤثری نیز در پس اقبال دینی آنان وجود دارد.

هویت جویی: مهم‌ترین چالش‌های آینده میان اسلام به مثابه یک دین جهانی صاحب داعیه با آنچه به عنوان جهانی‌سازی از آن یاد شد، در مواضعی درخواهد گرفت که به مواردی از آن در سطور فوق اشاره گردید. برای ادیان، به طور کلی و اسلام به طور خاص، هویت و حفظ مرزهای هویتی^(۱) از دغدغه‌های اصلی و غیر قابل گذشت است؛ لذا با جدی ترشدن تهدیدات جهانی بر

۱- به ارتباط میان «هویت» و «سنت» و همچنین «سنت» و «دین» در این باب توجه شود.

علیه هویت‌های دینی و تمدنی، واکنش‌های حادی از سوی ادیانی چون اسلام شکل خواهد گرفت و مقاومت‌های سختی در برابر این امواج پدید خواهد آمد. این مقاومت، چیزی متفاوت از مبارزات ضد استعماری مسلمانان در دهه‌های گذشته علیه بیگانگان خواهد بود که بعضاً با انگیزه‌های منی آنان آمیخته می‌گردید؛ مسئله هویت برای مسلمانان، بیش از «ملیت»‌های خاص، با مقوله «امت» اسلامی ارتباط پیدا می‌کند.

وحدت متکثر: اسلام، هم با یکسان‌سازی فرهنگی مدرنیسم مخالف است و هم با تکثیر و تکثر بی معیار پُست‌مدرن؛ چرا که مبنای یگانه‌سازی مدرنیسم بر پایه بُعد حداقلی وجود انسان است و به نوعی نزول انسانی منتهی می‌شود و بیش از یگانگی به هم‌شکلی می‌انجامد و تنوع و تکثر مورد درخواست پست‌مدرنیستی نیز به علت ابتدای بر نسبیت مطلق و بی‌سامان، از آشفتگی سر در خواهد آورد.

مسئله توسعه: نهضت بیداری اسلامی و آگاهی‌یافتن مسلمانان از موقعیت خویش در جهان، در عصری به وقوع پیوسته است که اولاً الگوی غربی توسعه، به یک انگاره غالب بدل گردیده و ثانیاً از قبلی آن، شکاف و فاصله عمیقی میان کشورهای به اصطلاح پیشرو و پیرو پدید آمده است و ثالثاً با تصرف تمامی منابع و ملزومات توسعه و اشباع فضاهاى رشد، راه بر کشورهای عقب‌مانده مسدود گردیده و مقوله توسعه برای آنان به یک پارزلی پیچیده و لاینحل بدل شده و صورت یک مبارزه واقعی برای بقا را پیدا کرده است.

امتناع و مقابله: داعیه جهانی اسلام و موضع حق‌به‌جانب آن در رقابت با مدعیان دیگر از یک‌سو و سهم نابرابری که از ساختار نامتوازن و مناسبات یکسویه جهانی نصیب آن شده است از سوی دیگر، مسلمانان را در زمره ناراضیان جهانی در آورده است. این مسئله موجب گردیده تا آنان نیز با دو مشی فعال‌گرایانه یا اتفعالی، از همراهی با امواج جهانی سازی امتناع ورزند. برابری طلبی: تفاوت موضع غرب و اسلام در تعقیب سیاست دمکراتیزه‌سازی درونی

جوامع^(۱) و مطالبه دموکراسی بین‌الدولی (transnational democracy) در همین نکته نهفته است. برابری طلبی ادیان توحیدی، برخاسته از انسان‌شناسی آنان و مرتبط با برادری انبای بشر است؛ از این رو مطالبه‌ای است فراتر از ضرورت‌های ناگزیر و کارکردهای اجتماعی آن که بتوان با یافتن راهکارهای بدیل، آن را به فراموشی سپرد یا به عهده تعویق انداخت. لذا یکی از دغدغه‌های همیشگی ادیان و مشخصاً اسلام، مقابله بی‌وقفه با عوامل مذموم تأثیرگذار در افزایش شکاف‌ها و مراقبت و کنترل دائمی از امکان تحرک اجتماعی سالم در سلسله مراتبی است که به‌نحو ناگزیر در جوامع انسانی پدید می‌آید. این رویکرد با آنچه در روندهای کنونی جهانی‌سازی، تحت عنوان حاکمیت بخشیدن به ساز و کار بازار و بازگذارستن دست پنهان^(۲) از آن یاد می‌شود، به کلی متفاوت است و لذا به شیوه‌های مختلف در صدد اصلاح و دگرگون‌سازی آن در درون جوامع و در مناسبات میان جوامع برآمده و برخواهد آمد.

دولت حداکثری: تضعیف و حداقلی ساختن دولت در ادیان سیاسی و اندماچی مثل اسلام به زیان دین است؛ اما در ادیان غیرسیاسی و تجزی‌گرا که در آن‌ها دین و دولت همواره رقیب یکدیگر بوده‌اند، می‌تواند به نفع دین هم تمام شود^(۳). فشار جهانی‌سازی بر روی دولت‌های حداکثری برای کوچک‌سازی که با توجیه کارآمدسازی صورت می‌گیرد، عمدتاً به تضعیف

۱- هر چند غرب و مشخصاً آمریکا در تعقیب این سیاست نیز صادفانه برخورد نمی‌کند و حتی به منظور جلوگیری از تحقق این الگو در برخی از کشورهای وابسته، در جناح مخالفین دموکراسی فرار می‌گیرد. تجربه انجلیبری و ترکیه به شکلی و عربستان و کشورهای خلیج به شکل دیگر، مؤید وجود این سیاست دوگانه است.
۲- واقعیت‌های حاکم بر عرصه اقتصاد جهانی، بیش‌تر مؤید وجود «دست‌های پنهانی» در ساز و کار بازار است تا «دست پنهان».

۳- اسپوزیتو و واتسن در مقاله 'Overview : the Significance of Religion for Global Order' نشان داده‌اند که دین رانده‌شده از درون دولت‌های غربی، اینک قوی‌تر از گذشته، از طریق تشکلهای مدنی که بیش‌ترین ظرفیت را برای شکل‌دهی جامعه مدنی دارا هستند، به عرصه قدرت بازگشته و در برابر دولت تضعیف‌شده قرار گرفته‌است. برای تفصیل در این باره نگاه کنید به: Esposito, J. L. & M. Watson

اقتدار دولت‌های دینی در قبال مخالفین داخلی و خارجی آنها انجامیده است و طبیعتاً مردمان این جوامع را نسبت به این قبیل راهبردها بدگمان ساخته و می‌سازد. این درحالی است که دولت انتخابی مقتدر برای جوامع اسلامی که عمدتاً در زمره کشورهای جهان سوم محسوب می‌شوند، از ضروریات اجتناب‌ناپذیر در اوضاع کنونی جهانی است.

مطالبه مشارکت: دورنما و تصویری که غرب از سرانجام خود به خودی و یا اراده‌شده این فرآیند ارائه می‌دهد، چندان بر مسئولیت‌پذیری متقابل و قبول حقوق برابر برای تمامی آحاد جهانی و طرف‌های مشارک مبتنی نیست. این روند به دو شیوه دیگران را از قبول مسئولیت‌های جهانی و مشارکت فعالانه در اداره آن برکنار داشته است: (۱) از طریق نادیده گرفتن دیگران؛ (۲) از طریق تحریک آنان به مقابله جویی. مسلمانان، مثل پیروان برخی دیگر از ادیان غیر غربی، دچار هر دو سرنوشت بوده‌اند؛ یعنی هم از عرصه تصمیم‌سازی درباره مسیر و غایت این فرآیند، غایب بوده‌اند و هم با تعرض به منافع و آموزه‌ها و آرمان‌هایشان، به مقابله جویی با آن وادار گردیده‌اند.

مواجهه ایدئولوژیک: این فرآیند در جوهره خویش، مبلغ و مروج نوعی فردگرایی مفروط، ماده‌گرایی مخرب و دین‌زدایی بی‌محاباست. با نظر به پیامدها و آثار ناشی از این زمینه‌ها، بدیهی است که نتواند تأیید ادیان الهی و توحیدی را به دست آورد؛ إلا از طریق تغییر و تحریف فحوای دین نزد افراد و قلمرو و حیطه عمل آن در عرصه جامعه. از همین نقطه است که میان جهانی شدن و عرفی‌سازی و عرفی شدن و جهانی‌سازی، نوعی پیوند و خویشاوندی برقرار است و هر دو به شکلی، خود را در چالش با وفاداری و التزام‌های دینی می‌یابند.

بنیادگرایی: موضع تدافعی ادیان در مقابل مدرنیته، اینک به یک موضع‌گیری تهاجمی برعلیه دو شاخصه اصلی آن، یعنی اقتصاد سرمایه‌داری و نظام لیبرال دموکراسی تبدیل شده

است و مقولاتی چون معنا و کیفیت زندگی، غایت حیات،^(۱) اخلاق و ارزش‌های انسانی،^(۲) نوع دوستی و تعاون، برابری و برادری،^(۳) تحکیم بنیاد خانواده و حفظ محیط زیست، آوردگاه اصلی راهبردهای دینی و عرفی در روند جهانی ساختن مدرنیته شده است. اسپوزیتو و واتسن از امکانات بالقوهٔ دین، خصوصاً در جوامع غیر غربی، به منظور مقابله با این روند، چنین نام برده‌اند: بضاعت هویت بخشی، توانایی متشکل ساختن مردم در شکل‌های مدنی، قدرت نقد جهت‌گیری‌های عرفی حاکم بر این فرآیند و قدرت سلب مشروعیت رژیم‌های تابع آن (Esposito & Watson, 2000: 22 - 3). اما لانوشه با وجود مخالفت‌های سرسختانه‌اش با روند کنونی جهانی سازی که از آن با عنوان «غربی سازی جهان» یاد می‌کند، نسبت به ظهور الگوی بدیل و شکل‌گیری مسیرهایی کاملاً متفاوت از آنچه هم اکنون حاکم و جاریست، به شدت بدبین و ناامید است. او می‌گوید، تفاوت جهان‌گرایی دینی با جهان‌گرایی غربی چندان عمیق و بنیادی نیست که بتوان از آن به عنوان یک جریان مستقل و کاملاً متفاوت یاد کرد؛ بنیادگرایی دینی به عنوان جدی‌ترین مدعی، خود هنوز به شدت متأثر و وابسته به ارزش‌ها و دستاوردهای غربی است و آن‌ها بیش از مقابله، به مسئله انطباق و تطبیق و یا حداکثر تلفیق و تطابق با الگوی غرب می‌اندیشند؛ اگر تاکنون دچار وضعیت جذب و اضمحلال نشده باشند (لانوشه، ۱۳۷۹: ۱۴۳-۱۴۴).

۱- لانوشه می‌گوید که غرب با کشف و ابطال ظلم جهان، زندگی در کورهٔ حاکمی را به متعالی‌ترین ارزش بشری بدل ساخته است. وقتی جاودانگی در پیش رو نباشد، زندگی به سارزهای مضطربانه علیه زمان بدل می‌شود. نگاه کنید به: لانوشه، س. **غربی سازی جهان**، ص. ۸۳۹.

۲- لانوشه معتقد است که غرب در حال جهانی سازی فقدان معنا و جامعهٔ حلاً است. نگاه کنید به: لانوشه، س. **غربی سازی جهان**، ص. ۱۰۳.

۳- لانوشه می‌گوید که الگوی توسعهٔ غرب با تمام توفیقاتش، در دو موضع شکست خورده است: یکی در مسئلهٔ معنابخشی به حیات و دیگری در توزیع نعمت و زندگی راحت برای همگان. نگاه کنید به: لانوشه، س. **غربی سازی جهان**، ص. ۱۳۵.

۴- اسلام و «جهانی گرایی»

مواجهه اسلام با جهانی گرایی که موضوع خانه (۱۶) ماتریس است، از جنس رودرویی دو آیین رقیب و نابه همسو است. اگر خویشاوندی «جهانی گرایی» به مثابه یک ایدئولوژی، با ایدئولوژی هایی چون مدرنیسم، عرفی گرایی، لیبرالیسم و کاپیتالیسم احراز شود، این تقابل و رودرویی، صورت آشکارتری خواهد یافت. به علاوه دو خصوصیت مشترک دیگر، این رقابت چالش برانگیز را پر حرارت کرده است: (۱) داعیه جهانی: (۲) خصلت اشمالی.

ایدئولوژی جهانی گرایی و دین اسلام، از حیث قلمرو جغرافیایی و موضوعی، دو رقیب کاملاً رودررو و تمام گرا هستند و لذا انتظار می رود که حادث ترین منازعات میان دین و پدیده جهانی، در همین سطح به وقوع بپیوندد؛ هر چند ممکن است که این چالش در بیش تر موارد، ذیل عنوان و رایب رسمی این دو مکتب، صورت نگیرد. مقابله آشکار و تهدیدات صریحی که از آغاز شکل گیری جمهوری اسلامی در ایران از سوی غرب و مشخصاً آمریکا با این نظام صورت گرفته، چیزی فراتر از انتقام گیری از مردمی است که منافع سرشار آنان در این بخش از جهان را قطع کرده اند و حتی چیزی فراتر از رد و بدل کردن اُشتُم های دیپلماتیک میان دو رقیب سیاسی در عرصه جهانی است. نگرانی های اصلی غرب از قوام یافتن و گسترش پیدا کردن ایدئولوژی جدیدی است که ظرفیت و توانایی هایی بیش از ایدئولوژی رقیب در دوران جنگ سرد دارد و قادر است نیروی عظیم تر و بانگیزه تری را در نقاط سوق الجیشی جهان بر علیه منافع استراتژیک غرب بسیج نماید. ایده هانتینگتون اگر چه از جهات مختلف با نقص و نقض های فراوانی مواجه گردیده است و نقدهای بسیاری از حیث نظری و مصداقی بر آن وارد شده است، اما در کنه خویش، حاوی گزارش صادقی است از همین منازعه اعلام نشده ایدئولوژیک برای از میدان به در کردن جدی ترین طرف مدعی. جلوه های دیگر این منازعه ایدئولوژیک را می توان در اتفاقات مهم دهه اخیر و واکنش های پدید آمده پیرامون آن ها از سوی طرف های درگیر مشاهده کرد؛ ولی از آن جا که بررسی این حوادث، خود مستلزم واکاوی عمیق تر و تفصیلی

بیش‌تری است و خارج از حوصلهٔ این مقاله، آن را به مطالعه و بررسی دیگری موکول می‌نماییم.

نتیجه

پدیدهٔ جهانی، یک مقولهٔ چند وجهی است که در صورت عدم تشخیص و تفکیک وجوه متمایز آن، نمی‌توان تأثیرات و مناسبات آن را با هیچ مقوله و پدیدهٔ دیگری به درستی مورد بررسی قرار داد. همین مشکل البته به نحوی دیگر، در پیش روی مطالعاتی قرار دارد که بدون هیچ تفکیکی میان ادیان، به بررسی تعامل دین با مقولاتی نظیر پدیدهٔ جهانی می‌پردازند. تلاش ما در این تحقیق در سه گام اصلی مصروف این شد که اولاً مفاهیم چهارگانهٔ «جهانیت»، «جهانی‌شدن»، «جهانی‌سازی» و «جهانی‌گرایی» را از یک سو و گونه‌های چهارگانهٔ ادیان «محلی»، «قومی»، «ملی» و «جهانی» را در سوی دیگر از هم بازشناسد و تقاطعی از تعاملات محتمل میان آن‌ها برقرار سازد. خانه‌های این جدول چهار در چهار، به ما کمک کرد تا صورت مسئله و مسیر بحث روشن‌تر گردد. در گام بعد با بررسی اجمالی هر یک از صورت‌های شانزده‌گانهٔ تعامل، حادث‌ترین شقوق چالش‌برانگیز میان ادیان و پدیدهٔ جهانی را در خانه‌های ۱۵ و ۱۶ ماتریس روابط شناسایی کردیم. در همان جا با اشاراتی نشان داده شد که این چالش در ادیانی نظیر اسلام به دلیل خصلت جهانی، اندماجی و تبلیغی‌شان، به مراتب حادث‌تر نیز می‌شود. در گام سوم، مسیر بحث بدین سو معطوف گردید که اساساً واکنش‌های اسلام به مثابهٔ یک دین جهانی شمول‌گرا در قبال صورت‌های چهارگانهٔ پدیدهٔ جهانی چیست؟ از ماحصل بحث چنین برآمد که اسلام علی‌الاصول نمی‌تواند با «جهانیت» به مثابهٔ یک واقعیت و «جهانی‌شدن» به مثابهٔ یک فرآیند یا یک نظریه سرستیز و تقابل داشته باشد؛ زیرا انکار واقعیت و نظریات و پیش‌بینی‌های برآمده از آن، با روح واقع‌بین و حقیقت‌طلبی که مسلمانان بدان توصیه شده‌اند، ناسازگار است. بنابراین، رد یا قبول این دو وجه از پدیدهٔ جهانی، تابع همان

اصول همگانی است که در آن فرقی میان دیندار و بی‌دین و مسلمان و غیر مسلمان وجود ندارد و بیش از بستگی و دلبستگی دینی، تابع درک و تفسیر درست واقعیات و پیش‌بینی مصابی از روند تحولات است. براین اساس، نطفه اصلی منازعه و چالش رانه در خانه‌های ۱۳ و ۱۴، بلکه در خانه‌های ۱۵ و ۱۶، یعنی در جایی که پدیده جهانی، قالبی استراتژیک و ایدئولوژیک پیدا می‌کند، باید جست و از آن‌جا که دین و مشخصاً ادیان جهانی مبلغ و شمول‌گرا، در کار شکل‌دهی به سبک خاصی از زندگی، ماهیت ایدئولوژیک و استراتژیک پیدا می‌کنند، طبعاً با هر راهبرد و مرام مغایر نیز در نزاع و چالش خواهند افتاد. در ادامه تلاش نمودیم تا تنافر و تقابل راهبردی میان اسلام و جریان غالب جهانی سازی را در ذیل برخی از مهم‌ترین جلوه‌های نمایان‌شده از این فرآیند به بحث بگذاریم تا صورت مدعای پیش گفته، بیش‌تر نمایان گردد.

منابع

- آرکون، محمد. تاریخ الفکر العربی الاسلامی. ترجمه هاشم صالح. بیروت: مرکز الانماء القومی، ۱۹۸۶.
- امین، سمیر. «اقتصاد سیاسی قرن بیستم»، در: پُل سوئیزی و دیگران. جهانی شدن با کدام هدف؟ ترجمه ناصر زرافشان. تهران: آگاه، ۱۳۸۰.
- رابرتسون، رونالد. جهانی شدن: تئوری‌های اجتماعی و فرهنگ جهانی. ترجمه کمال پولادی. تهران: ثالث، ۱۳۸۰.
- پوپر، کارل ریموند. اسطوره چارچوب. ترجمه علی پایا. تهران: طرح‌نو، ۱۳۷۹.
- ترنر، برایان. ماکس وبر و اسلام. ترجمه سعید وصالی. تهران: مرکز، ۱۳۷۹.
- توسلی، غلام‌عباس. نظریه‌های جامعه‌شناسی. تهران: سمت، ۱۳۶۹.
- سوئیزی، پُل. «نکاتی بیش‌تر (یا کم‌تر) درباره جهانی شدن»، در: پُل سوئیزی و دیگران. جهانی شدن با کدام هدف؟ ترجمه ناصر زرافشان. تهران: آگاه، ۱۳۸۰.

- شجاعی زند، علی رضا. عرفی شدن در تجربه مسیحی و اسلامی. تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۱.
- گیدنز، آنتونی. جهان رهاشده: گفتارهایی درباره یکپارچگی جهانی. ترجمه علی اصغر سعیدی و یوسف حاجی عبدالوهاب. تهران: علم و ادب، ۱۳۷۹.
- لاتوشه، سرژ. غربی سازی جهان. ترجمه فرهاد مشتاق صفت. تهران: سمت، ۱۳۷۹.
- لوییس، برنارد. زبان سیاسی اسلام. ترجمه غلامرضا بهروز لک. قم: دفتر تبلیغات اسلامی. ۱۳۷۸.
- مارکس، کارل. درباره مسئله یهود؛ گامی در نقد فلسفه حق هگل. ترجمه مرتضی محیط. تهران: اختران، ۱۳۸۱.
- مارکوزه، هربرت؛ کارل ریموند پوپر. انقلاب یا اصلاح. ترجمه هوشنگ وزیری. تهران: خوارزمی، ۱۳۸۰.
- مگداف، هری. «جهانی شدن با کدام هدف؟» در: پل سوئیزی و دیگران. جهانی شدن با کدام هدف؟ ترجمه ناصر زرافشان. تهران: آگاه، ۱۳۸۰.
- نصر، حسین. جوان مسلمان و دنیای متجدد. ترجمه مرتضی اسعدی. تهران: طرح نو، ۱۳۷۳.
- نصر، حسین. معارف اسلامی در جهان معاصر. تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی. ۱۳۷۱.
- ویگلر، جان. «خط مشی های زیست بوم جهانی»، ترجمه مجتبی عطارزاده. در: تهرانیان، مجید و دیگران. جهانی شدن: چالش ها و ناامنی ها. به اهتمام اصغر افتخاری. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.
- هابرماس، یورگن. جهانی شدن و آینده دموکراسی. ترجمه کمال پولادی. تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰.

- هایز، توماس. لویاتان. ترجمه حسین بشیریه. تهران: نشر نی، ۱۳۸۰.

- Esposito, John L. & Michel Watson (eds.). *Religion and Global Order*
Cardiff : University of Wales Press, 2000.

- Gellner, Ernest. "A Pendulum Swing Theory of Islam", in : Robertson,
Roland. (ed.). *Sociology of Religion*. England : Penguin.

- Lechner, Frank J. "The Case Against Secularization : A Rebuttal", Social
Forces. Vol. 69, June 1991.

- Lewis, Bernard. *Islam and the West*. New York : Oxford University
Press, 1993.

- Piscatori, James. "Religious Transnationalism and Global Order, with
Particular Consideration of Islam", in : Esposito, John L. & Michel Watson
(eds.). *Religion and Global Order*. Cardiff : University of Wales Press, 2000.

- Robertson, Roland. "Church-State Relations in Comparative
Perspective", in : Robbins, T. & Robertson, R. (eds). *Church - State
Relations*. U.S.A, 1987.

- Turner, Bryan. S. *Religion & Social Theory*. New York, 1983.

- Woodhead, Linda & Paul Heelas. *Religion in Modern Times*. Blackwell:
Oxford, 2000.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی